

یادداشت ماه

هر چه زمان می‌گذرد تبلیغات جمهوری اسلامی علیه دیانت بهائی گسترده‌تر می‌شود. هر ماهه در پایگاه‌های اینترنتی و روزنامه‌ها و مجلات گوناگون ده‌ها مقاله در ردّ این آئین و در لجن‌مال کردن و پوشیده داشتن حقایق نوشته می‌شود و همان مطالب بر روی سی‌دی CD به خانه‌های احباء پُست می‌گردد. جنبشی بزرگ آغاز شده تا با این تبلیغات منفی فضای ذهنی مردم ایران را آماده یک تصفیه‌سازی و یک هجوم وحشیانه نمایند و لابد اگر بتوانند کاری که هیتلر با یهودیان آلمان کرد تکرار سازند. هیتلر نیز کشتار بزرگ یهودیان را با تبلیغاتی شدید علیه آنان آغاز نمود.

در ادامه این جنبش ظاهراً هر یک از طلاب حوزه‌های علمیه قم نیز مأموریت یافته‌اند که با دسترسی به کامپیوتر یک سایت شخصی blog تهیه کنند و به مبارزه با دیانت بهائی بپردازند. تمام ظواهر کار حاکی از آنست که این سایت‌ها جزئی از امتحانات طلاب و معیاری برای ترقیات بعدی ایشان است. اما حمله به دیانت بهائی اگر در اوایل کار با تکرار مهملات ردّیه‌های سابق و برخی دروغ‌ها و اتهامات تازه کار آسانی به نظر می‌آمد اکنون کار مشکلی شده است. مطلبی که صدها نفر باید در آن زمینه بنویسند و تازگیش را برای خواننده حفظ کنند کار سهلی نیست. خاصه آن که می‌دانند نباید در این مبارزه به تعالیم بهائی دست زد زیرا دریافته‌اند جدّابیت و گیرایی در آن تعالیم است که حتی در یک رساله ناسزا و بهتان، چون خورشیدی فروزان حقیقت خود را به خواننده نشان می‌دهد.

بقیه در صفحه ۹

فهرست مندرجات

از آثار مقدّسه / ۳	جناب ابوالقاسم فیضی در نجف‌آباد / ۳۴
دستخط‌های بیت العدل اعظم الهی / ۵	چهار سال و نیم در نجف‌آباد / ۳۷
دنباله یادداشت ماه / ۹	یادی از ژاله اصفهانی / ۴۴
تحولی در جامعه بهائی / ۱۱	در سوگ نقّاشی نامدار: مارکو گریگوریان / ۴۷
چهار اصلاح ضرور برای عالم بشریت / ۱۷	معرفی کتاب / ۴۹
انتظار / ۱۹	اشعار "عشق" و "به آن دختر کوچک" / ۵۳
تاریخ‌نگاری محلی - یک نیاز امروز و آینده / ۲۳	یادی از سرکار جاویددخت خادم / ۵۴
کابوس از بُن براندازی مسلک بهائیان	از گلخن فانی به گلشن باقی / ۵۶
و انهدام جامعه آنان در ایران (۲) / ۲۷	نامه‌های خوانندگان / ۶۰

شرح روی جلد: یک نمونه از خطاطی‌های ابیادی ام‌الله جناب ابوالقاسم فیضی.



این شخص از وطن بهمانند است

از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد نالمش .

ای اجنای آئی - رایات ربانی در بیح آفاق موج میزند و نسیم جان پرور خبت ابھی
اقالیم سبعه راجیات می بخشد . آهنگ یا بجا، الا بھنی از قطعات خمسه علا علی میرسد
نغمه یا علی الاعلی از شرق و غرب در بارگاه قدس وجود فرج می بخشد . بیگانگان در جد
و طربند و دور ماندگان در وجد و شغفند . آسیا و امریک دست در آغوشند و اروپا
افریک از جام وحدت مدهوش ... با وجود این ایرانیان بخواب کا بوسی گرفتار و بنویسی
بتلی و غافل از این موهبت کبری و حال آن که ایران مطلع شمس حقیقت است و مرکز
سنوحات رحمانیه ... ملاحظه نمایند که چقدر خافند . الیوم در حسه قلبی اگر شخصی ایرانی را
و توصیف خواهند گویند این شخص از وطن بهمانند است ، فوراً عزیز و محترم گردد اولاً
ایرانیان باید در این را بدانند . از انظار جهانیان افتاده بودند و از اتم متوحشه شمرده شدند
حال چنین عزت پایدار یافتند و چنین تاجی از گوهر شادوار بر سر نهادند . نم ماقال الشاعر:

هر که ارزان میخورد ارزان دهد گوهری طفلی به قرص نان دهد

حق عیان چون مهر رخشان آمده حیف کاند رشتر کوران آمده

شمس حقیقت اگر در سائر اقالیم اشراق نموده بود تا بحال اشعه اش جهانگیر گشته بود ز راهل
آن تسلیم قدر این فضل عظیم را می دانستند و لو نمومن نبودند مسرور بودند ... باری هر طقی به شخص



شیرمی اشخارو مباحات می نماید و لکن جیسع این نفوس عظیمه (۱) کو کب آفل بودند و سوا
لم ستمع لهم صوتاً ولا رکزا و لکن ایران که موطن مقدس است و مرکز تجلی اقدس اهل آن از
شمس حقیقت غافل و ذاهل و حال آنکه انوارش بر ترون و حضور بلکه احقاب و دهمومی تاب
دینی دانند که بعضی از احاطم رجال عالم نگیین عقیقی را که به اسم اعظم منقوش تعظیم می نمایند
و بر خاتم الماس ترجیح می دهند و لکن ایرانیان بخواب خرگوشی گرفتار فیما سبحان الله این
چه نادانی است و این چه سرگردانی است بیرون با عینم نعمه الله ثم شکرونها - اجابى التی
باید این کوران را بنیاد کنند و این کران را شنو نمایند . (ص ۳۴۸-۳۵۰)

و در لوجی خطاب به مس در نفوس میفرمایند : صحبتی که جناب در نفوس در خانه صدخان با
مشاور الممالک (۲) نمودند بسیار مقبول . انشاء الله نتیجه خوشی خواهد بخشید بلکه این بهوشان
قدری بهوش آیند زیرا بخواب کا بوسی بطنی هستند گمان می نمایند که بواسطه تعالید از اهل
غرب و بواسطه افکار مختلفه مشوشه اهلالی ایران ترقی می نمایند هیما ت هیما ت .

با وجود اینکه خدا از افق ایران چنین آفتاب روشنی طلوع داده که پرورش بر شرق و غرب زده و چنین عمد و میشتاقی تا نرسد فرود
که سبب عزت ابدیه ایرانیان است و اسباب ترقی از جمیع جهات خواه از مادیات ، خواه از اخلاق ، خواه سیاستات این
اعظم نمی ایران است ایرانیان از این حافظند و می خواهند این افکار باطل ایران را زنده نمایند . (ص ۳۱۴-۳۱۵)

۱- اشاره به ناپلئون - فردریک کبیر - پطرس اکبر - هزمی - دانشنگتون - گریالدی .

۲- علیقلی خان انصاری که بارها وزیر خارجه ایران شد .

دستخط‌های میت عدل اعظم الهی

خطاب به بهائیان ایران

۱۴ شهر المسائل ۱۶۴، ۲۵ دسامبر ۲۰۰۷

پیروان حضرت بهاءالله

در مهد امر الله ملاحظه فرمایند

دوستان محبوب،

و منصف نیز از هر گروه و طبقه، چه در وطن و چه در خارج، در دفاع از شما مظلومان لب به اعتراض گشوده و تعداد روزافزونی از آنان مایلند به حقیقت امر مبارک پی برند.

در شهرهای بزرگ و کوچک کشور، در کوی و محله، مدرسه و دانشگاه، در مؤسسات تجاری و دفاتر دولتی و حتی در سلول‌های زندان تعداد فزاینده‌ای از خیرخواهان شما قدم به پیش گذاشته‌اند. مسئولان مدارس، معلمان، محصلین و والدین انزجار خود را از رفتار شرم‌آوری که



نسبت به کودکان بهائی اعمال می‌شود نشان داده‌اند، دوستان و همسایگان از ورود غیرقانونی مأموران دولتی به منازل اجباء جلوگیری ننموده‌اند،

در طی سالی گذشته، شما عزیزان در مقابل طوفان بلا با اطمینان قلبی از اینکه چنین مصائب و ابتلائاتی «مبشر دوره سعادت و فلاحی است که مشیت یزدانی برای عالم انسانی مقدر فرموده، استقامت و ایستادگی نموده‌اید. مراجع دینی و دولتی که همواره محرک اصلی ظلم و ستم وارده بر شما و نیاکانتان بوده‌اند همچنان حقوق خدادادی شما را انکار می‌کنند. آنها شما را از پاسخگویی به تهمت‌هایی که درباره شما و اعتقاداتتان منتشر می‌سازند منع نموده و در عین حال جوی از وحشت و ارباب ایجاد کرده‌اند و کسانی را که مایلند به حمایت از شما ستم‌دیدگان قیام نمایند به شدت تهدید می‌کنند. در طی این مدت، جامعه بین‌المللی و خواهران و برادران بهائی شما در سراسر جهان، به دفاع از شما عزیزان مشغول بوده‌اند. اما اکنون ایرانیان عدل‌پرور

دانشجویان و کادر دانشگاه‌ها بطور علنی یا خصوصی مخالفت خود را با محرومیت غیر عادلانه بهائیان از تحصیلات عالیّه اظهار داشته‌اند، کارکنان ادارات دولتی نسبت به تلاش‌های شما برای احقاق حقوق خود با همدردی توجّه نشان داده‌اند، روزنامه‌نگاران از اینکه نمی‌توانند حقایق را درباره‌ی وضع شما منتشر سازند ابراز تأسّف نموده‌اند و نشانه‌هایی می‌توان یافت که روحانیون روشن‌ضمیر نیز مایلند که از شما رفع ظلم و ستم شود.

در سایر نقاط جهان، هر جا که آزادی عمل وجود دارد، روشنفکران ایرانی نگرانی و خشم خود را از رفتاری که نسبت به بهائیان ایران اعمال شده و می‌شود مکرراً ابراز نموده و می‌نمایند، رسانه‌های گروهی ایرانی شرح مصائب شما را بازگو می‌کنند و خواهان تأمین حقوق مدنی همه ایرانیان هستند، و همچنین تعداد بی‌شماری از ایرانیان مقیم خارج با همدردی، شهادت شما را می‌ستایند و مایلند درباره‌ی اصولی که الهام‌بخش زندگی شماست اطلاعات بیشتری کسب نمایند. اکنون سازمان‌های جامعه مدنی ایران در داخل و خارج از کشور و تعدادی از احزاب سیاسی نیز به جمع مدافعان شما پیوسته‌اند. چنانکه اخیراً، بعضی احزاب سیاسی رسماً نگرانی خود را درباره‌ی آزار و اذیت بهائیان ایران اعلام نمودند و در یک مورد رسمیت دیانت بهائی را به عنوان یک اقلیت مذهبی خواستار شدند. جامعه بین‌المللی بهائی به نمایندگی از طرف بهائیان سراسر جهان مراتب قدردانی خود را به بعضی از این سازمان‌ها اعلام نموده است. ایام حاضره مشحون از مقدرات الهی است.

طوفان امتحان و افتتان همچنان در جریان است، ولی سحاب هرچند تیره و تار باشد نمی‌تواند نور ساطعه در افق را پنهان دارد. در قبال این تحولات خجسته، شایسته است که شما عزیزان به کمال استقامت و اطمینان و با اجتناب از مداخله در سیاست حزبی، هر فرصتی را برای همکاری با هم‌وطنان عزیز خود در پیشبرد آرمان‌هایی که موجب ترقی و سعادت وطن عزیزتان است مغتنم شمارید و مطمئن باشید که در اعتبار مقدسه علیا به یاد شما ملت‌مسانه به دعا مشغولیم تا مساعی خالصانه شما مشمول تأییدات لا نهائیه الهیه گردد.

بیت العدل اعظم



ترجمه‌ای از نامه دارالانشاء بیت العدل اعظم
خطاب به محافل روحانی ملی

۱۴ نوامبر ۲۰۰۵

دوستان عزیز،

اخیراً سؤالاتی مطرح گردیده که بیت العدل اعظم را بر آن داشته است تا درباره‌ی مطالب مورد بحث در جزوه نکاتی مربوط به مطالعه دیانت بهائی توضیحات بیشتری ارائه فرمایند.

اصل تحریر حقیقت طالبان را تشویق و ترغیب می‌نماید که آزادانه به جستجوی حقیقت پردازند. بعضی مجذوب این پیام می‌شوند، امر الهی را از آن خود دانسته و به آن ایمان می‌آورند. عده‌ای دیگر ممکن است برخی از احکام یا اصول امر بهائی را بپذیرند و با طیب خاطر برای رسیدن به هدف‌های مشترک همکاری نمایند. گروهی نیز ممکن است آن را یک پدیده اجتماعی جالب و درخور مطالعه ببانند. همچنین

برخی که به معتقدات خود قانع و خرسندند ممکن است دعاوی آن را رد نمایند. بهائیان بر اساس تعالیم خود به عقاید و نظرات دیگران با دیده احترام می‌نگرند و معتقدند که در امور وجدانی اجبار روا نیست.

با ایمان به دیانت بهائی، فرد بعضی معتقدات اساسی را قبول می‌نماید ولی اطلاعات او از تعالیم امر مبارک محدود و اغلب با آرای شخصی

توأم است. حضرت ولی امرالله به زبان انگلیسی بیانی فرموده‌اند که ترجمه‌ای از آن چنین است:

«معرفت دقیق و کامل چنین نظام وسیعی، چنین ظهور عظیمی و چنین ودیعه مقدسی به دلایلی واضح، و رای ادارک و احاطه عقول محدود ماست»

با گذشت زمان و از طریق مطالعه، تفکر و تبّتل و رعایت حیات بهائی، افکار نارسا جای خود را به درک عمیق‌تری از آثار و تعالیم حضرت بهاءالله می‌دهد. خدمت به امرالله در این تغییر و تحوّل نقش بخصوصی را ایفا می‌نماید زیرا معانی نصوص مبارکه وقتی روشن می‌گردد که انسان آنها را از مرحله درک ذهنی به مرحله عمل در آورد. استنباط یا تعبیر شخصی اصولاً نباید سرکوب گردد بلکه باید، به جهت سهمی که در پیشبرد گفت‌وگو جامعۀ بهائی می‌تواند داشته باشد، به آن

ارج نهاد. همچنین نباید اجازه داده شود که پافشاری شدید یک فرد بر استنباط شخصی خود سبب بروز مجادله و مشاجره بین احبّاء گردد. عقاید شخصی را باید همواره از نصّ صریح و تبیینات موثّق حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله و تشریحات بیت العدل اعظم در مورد آنچه محلّ "اختلاف واقع یا مسائل مبهمه و یا مسائل غیر منصوصه" است تمیز



داد.

بهائیان در طلب درک بیشتر طبعاً به کتب و نشریات مختلف مراجعه می‌کنند. کتابی که توسط یک محقق بی‌غرض غیر بهائی درباره امر بهائی نوشته شده، حتی اگر حاوی برخی فرضیات و نتیجه‌گیری‌هایی باشد که در یک رشته تخصصی معین قابل قبول ولی با اعتقادات بهائی متفاوت است، مشکل خاصی برای بهائیان ایجاد نمی‌کند، زیرا آن را نتیجه کوششی صادقانه برای تحقیق درباره یک پدیده دینی که هنوز عموماً شناخته نشده است تلقی خواهند نمود. هر کوشش بی‌طرفانه، هر قدر هم نارسا، برای روشن ساختن امر بهائی برای گروهی خوانندگان اندیشمند قدردانی صمیمانه بهائیان را بخاطر دیدگاه ارائه شده و مهارت‌های پژوهشی که در آن پروژه به کار رفته بر خواهد انگیخت. اما وقتی که

شخصی عمداً امر مبارک را مورد حمله قرار می‌دهد قضیه کاملاً متفاوت است. یکی از وظایف گریزناپذیر بهائیان این است که خود را با معارف امری چنان مجهز سازند که در هنگام بروز چنین مخالفت‌هایی قادر باشند پاسخ مناسب



تصفیه و تقویت آرای جامعه بهائی برای آن که بهائیان بتوانند دیانت نسبتاً تازه خود را درک کنند و دریابند که این دیانت به جهانیان چه می‌تواند عرضه نماید. اینگونه ادعاها با نظرهای شخصی که هر فرد بهائی در ابراز آن

ارائه دهند و به این ترتیب اصالت و یکپارچگی امر مبارک را حفظ نمایند.

بیانات مبارکه حضرت بهاءالله طرز فکر و شیوه شایسته‌ای را که باید در پیش گیریم روشن می‌سازد. آن حضرت مؤمنین را اخطار می‌فرماید که:

«در کلمات احدی به دیده اعتراض ملاحظه نمائید بلکه به دیده شفقت و مرحمت مشاهده کنید مگر آن نفوسی که الیوم در ردّ الله الواح نارّیه نوشته بر جمیع نفوس حتم است که بر ردّ من ردّ علی الله آنچه قادر باشند بنویسند».

ولی وقتی شخصی یا گروهی با استفاده از مزیت عضویت در جامعه بهائی به وسایلی متشبث می‌شود تا آرای شخصی و یا یک دستور العمل ایدئولوژیکی را بر جامعه بهائی تحمیل نماید، چالش و مشکل نوع دیگری است. مثلاً اخیراً شخصی خود را "عالم الهیات بهائی که از جانب یک جامعه دینی و برای آن جامعه" مطالبی می‌نویسد، معرفی کرده و هدف خود را چنین توصیف نموده است: «انتقاد، روشن سازی،

آزاد است- تفاوت بسیار دارد. معلوم است که چنین ادعائی به کلی از چارچوب اعتقادات و عرف بهائی خارج است. حضرت بهاءالله وجود طبقه‌ای را که از اختیارات مذهبی برخوردار باشد و بکوشد مرجعیتی را که برای خود قائل شده بر افکار و رفتار توده مؤمنین تحمیل سازد، در دیانت خود نهی فرموده و از این طریق به افکار بشری آزادی بخشیده‌اند. در حقیقت آن حضرت نظامی را تجویز فرموده‌اند که از طریق فرآیندهای مشورتی، آداب دموکراتیک و به کارگیری دانش را با هم در می‌آمیزد.

بیت العدل اعظم اطمینان دارند که مطالب مندرج در این نامه احبّاء را قادر خواهد ساخت تا از دست آوردهای گوناگونی که نتیجه تفحص در حقایق بی‌شمار مودوعه در امر عظیم حضرت بهاءالله است بهره گیرند و در عین حال تحت تأثیر اقدامات افراد معدودی که بطور آشکار یا پنهان در جهت انحراف جامعه بهائی از مفاهیم اساسی از امرالله می‌کوشند قرار نگیرند.

با تقدیم تحیات دارالانشاء

بیت العدل اعظم ■

مبالغان این فرقه پا را فراتر گذاشته و حتی به روستاهای این استان می‌روند و با سوءاستفاده از فقر در مناطق روستایی و محروم به دنبال رفع مشکلات مالی و اقتصادی آنها بوده تا بتوانند پایگاه اجتماعی خود را در بین مردم ارتقا دهند. وی ادامه داد: مدتی است فرقه بهائیت فعالیت‌های تبلیغی خود را در استان فارس به صورت گسترده آغاز کرده است و مسئولان فرهنگی نیز باید بطور جدی به دنبال راهکاری برای این امر باشند».

ابتدا به عنوان جمله معترضه بگویم که تهمت ازدواج خواهر و برادر لابد برای اینان جدایی دارد که حتی با اعتقاد به دروغ بودن آن نمی‌توانند از ذکرش نگذرند. و الا می‌دانند در یک کشور مسلمان عرضه نمودن این اعتقاد به عنوان باوری دینی مساوی با رماندن شنونده و دیوانه خواندن طرف است نه گرایش به دین او. اما دیگر اتهامات در ظاهر شوخی به نظر می‌رسد. هیچ عقل سلیمی نمی‌تواند باور کند که کسی با اصلاح مجانی سرش حاضر شود دین خود را عوض کند، و یا به خاطر بهره‌مندی از تخفیف در سوپرمارکت و دریافت خدمات رایگان، از دیانت اسلام به بهائیت بگردد. مگر سالیان دراز که مسیحیان با خدمات وسیع بهداشتی و درمانی مسلمانان را مداوا می‌کردند کسی به مسیحیت گروید؟ اما شما به ظاهر شوخی این خبر منگرید. این خبر را می‌نویسند که از فردا مزاحم بهائیان می‌شوند که با یک دکه بقالی و یا سوپرمارکت محقر و یا دکان سلمانی به کسب مشغولند. با این تمهید یا دنبال چپاول و غارت هستی آنان هستند و یا می‌خواهند با استناد به این خبر مستند ایشان را از

اما تا کی می‌توان از توبه‌نامه باب، از رابطه با روس و آمریکا و انگلیس و اسرائیل، از هویدا و وزرای بهائی او نوشت. لذا زبان این نوشته‌ها تندتر و گزنده‌تر شده، حالت تهاجمی آن به ناسزا و دشنام تبدیل شده و آنچه عقده‌های نهفته در نهاد نویسندگان آن بوده اکنون فرصت فوران یافته و به صورت توهین و ناسزا به دیانت بهائی و مقدسات آن نمایان می‌گردد.

اما چند سایت نیز به دنبال چیزهای تازه رفته‌اند. اخیراً دیدم در یک سایت ضد بهائی نویسنده چند شیوه را که بهائیان برای "اغفال" مردم مسلمان برگزیده‌اند "افشا" کرده است:

«حجّت الاسلام منصور بزرگتر عضو هیأت مدیره اتحادیه تشکّل‌های قرآنی کلّ کشور در گفتگو با خبرنگار جهان، گفت: از فعالیت بهائیان در شیراز مدت‌هاست می‌گذرد و مسئولین فرهنگی این استان نیز در جهت خنثی کردن این فعالیت‌ها اقداماتی در این خصوص انجام داده‌اند. وی افزود: تا مدت‌ها قبل، این فرقه در شهرک ولیعصر شیراز پایگاهی داشتند و فعالیت‌هایی انجام می‌دادند که ایجاد آرایشگاه‌های رایگان برای مردان، جلسات شب نشینی و ترویج و تبلیغ ازدواج خواهر و برادر، راه اندازی سوپرمارکت‌ها و ارائه خدمات رایگان و تخفیف‌های ۵۰۰۰ تومانی به مشتریان معرفی شده، برخی از فعالیت‌های آنان بود. عضو هیأت مدیره اتحادیه تشکّل‌های قرآنی کلّ کشور در ادامه با بیان اینکه آنان از صهیونیست‌ها مبالغ کلانی برای انجام این مأموریت دریافت می‌کنند، خاطر نشان کرد:

زندگی محروم نمایند. کسی نیست از حجت الاسلام منصور بزرگ‌ر عضو هیأت مدیره اتحادیه تشکّل‌های قرآنی کلّ کشور بپرسد آقای حجت الاسلام آیا می‌توانید در جامعه وسیع بهائی ایران که آمار همه را هم دارید خواهر و برادری نشان دهید که با هم ازدواج کرده باشند؟ می‌توانید یک نفر را نشان دهید که سرش را معجانی اصلاح کرده باشند در ازای این که بهائی شود؟ می‌توانید کسی را معرفی کنید که تخفیف ۵۰۰۰ تومانی ایمان اسلامیش را بر باد داده باشد. آن پول‌های کلانسی که صهیونیزم برای این فعالیت‌های خطرناک در اختیار بهائیان گذارده چگونه به دستشان رسیده؟ چرا عاملین را نگرفته و در روزنامه به عنوان جاسوس رسوا نکرده‌اید؟ آقای حجت الاسلام، شما با این دروغ‌های رسوا نماز هم می‌خوانید و *قرآن* را هم که به برّ و تقوی حکم می‌کند ترویج می‌نمائید؟

گر مسلمانی اینست که حافظ دارد

وای اگر از پس امروز بود فردایی **ب . ن**

دعوت مجمع عرفان

هشتاد و دومین دوره مجمع عرفان از غروب پنجشنبه ۲۶ جون تا پایان سه شنبه اول جولای ۲۰۰۸ در مرکز مطالعات بهائی در اکوتو در ایتالیا برگزار می‌گردد. برنامه این دوره به مناسبت صدمین سالگرد انتشار کتاب *مفاوضات* شامل سخنرانی‌هایی در مباحث و مفاهیم مندرج در آن کتاب خواهد بود. برای شرکت در مجمع عرفان و کسب اطلاعات بیشتر به تارنمای مجمع عرفان مراجعه فرمایید: www.irfancoforum.org

پاسخ

اثر فروغ فرخزاد

نقل از مجموعه دیوار، ص ۱۱۵

بر روی ما نگاه خدا خنده می‌زند
هر چند ره به ساحل لطفش نبرده‌ایم
زیرا چو زاهدان سیه‌کار خرقه‌پوش
پنهان ز دیدگان خدا می‌نخورده‌ایم
پیشانی ارز داغ گناهی سیه شود
بهتر ز داغ مهر نماز از سر ریا
نام خدا نبردن از آن به که زیر لب
بهر فریب خلق بگویی خدا خدا
ما را چه غم که شیخ شبی در میان جمع
بر رویمان بیست به شادی در بهشت
او می‌گشاید او که به لطف و صفای خویش
گویی که خاک طینت ما را ز غم سرشت
طوفان طعنه خنده ما را ز لب نشست
کوهیم و در میانه دریا نشسته‌ایم
چون سینه جای گوهر یکتای راستی است
زین رو به موج حادثه تنها نشسته‌ایم
مائیم ما که طعنه زاهد شنیده‌ایم
مائیم ما که جامه تقوی دریده‌ایم
زیرا درون جامه بجز پیکر فریب
زین هادیان راه حقیقت ندیده‌ایم
آن آتشی که در دل ما شعله می‌کشید
گر در میان دامن شیخ اوفتاده بود
دیگر به ما که سوخته‌ایم از شرار عشق
نام گناهکاره رسوا نداده بود
بگذار تا به طعنه بگویند مردمان
در گوش جان حکایت عشق مُدام ما
«هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق»
«ثبت است بر جریده عالم دوام ما»

تحوّل در جامعه بهائی

روح الله مهربانانی

می رفتند. چه بسا احبای دور افتاده که برای برگشتن آنها به جامعه کمتر توفیق حاصل می شد حال به پای خود به جمع یاران می پیوندند و به ایام از دست رفته تأسف می خورند و یا مبتدیان و غیر بهائیان که به میل خود به تشکیل جلسات دعا و مناجات و کلاس های روحی در منازل خود اقدام می کنند،

ولوله در شهر نیست جز شکن زلف یار

فتنه در آفاق نیست جز خم ابروی دوست
این حرکت عمومی و جنبش یک پارچه ممکن است از نظر بعضی به انقلابی تعبیر شود ولی برای آنان که به جریان تاریخ امر واردند این مرحله ای از مراحل تحوّل جامعه جهانی بهائی است، هر چند بواسطه سرعت این تحوّل به انقلابی تعبیر شود.

وعدۀ دخول افواج

تاریخ جلوس جمال قدم و موعود امم بر تخت سلطنت الهی شامل چهار مرحله است:

۱- زندان انتن و اظلم طهران.

۲- دوره مشحون از بلا یای بغداد.

۳- سال های ادرنه.

امروز جامعه جهانی بهائی تحت قیادت معهد اعلی چنان در حال جوش و خروش است که هر حاضر و ناظری را به حیرت می اندازد. در ده ها هزار جامعه های بزرگ و کوچک، دوستان حق در سرتا سر جهان به نوعی هم آهنگ در حرکت و جنبشند، در شهر و ده در نقاط مختلف این کره خاکی از سرزمین های یخ بسته آلاسکا گرفته تا جنگل های گرم افریقا، در غرب پیشرفته تا شرق در حال پیشرفت، در همه جا گروه های بی شماری شکل گرفته و در آن انجمن ها، زن و مرد پیر و جوان و دانا و نادان در کنار هم نشسته به مطالعه کتاب های روحی مشغولند و در جلسات دعا و محافل دوستان و جویندگان دست بر آسمان دارند.

این گردهم آیی ها از طرفی دوران اولیه امر را به خاطر می آورد که احباء چه بسا بعد از نیمه شب دور از چشم غمّازان و آتش افروزان دور هم جمع شده به مطالعه لوحی که تازه رسیده بود می پرداختند و گاهی با مشاهده یاران در کوچه ها و کلاس ها یاد کلاس های درس اخلاق طهران در خاطر زنده می شود که اطفال روزهای جمعه کتاب زیر بغل به محل درس

۴- دوره عکا که از شدت بلاهای آن، سجن اعظم نام گرفت.

تمام این مراحل چهارگانه مشحون از بلاها و مصائبی بود که تاریخ ادیان گذشته کمتر نظیر آن را به خاطر دارد. ولی ایام ادرنه دارای مشخصه ایست که آن را از دوران های سه گانه دیگر مصیبت بارتر می سازد. در سه دوره دیگر مصائب جمال قدم بیشتر از دشمنان خارج بود که همیشه در ادیان الهی به مخالفت امر الهی برخاسته اما فتح و ظفر را نصیب دین الهی کرده اند «قل سیروا فی الارض ثم انظروا کیف کان عاقبة المکنون» (قرآن مجید، سوره انعام، آیه ۱۱) (بگو در زمین بگردید و ببینید عاقبت کار تکذیب کنندگان چگونه بوده است). حتی در دوره بغداد «هرچند امرالله سراجش خاموش و اصول و مبادیش فراموش شده بود» ولی هنوز عصیان و طغیان میرزا یحیی علناً ظاهر نشده بود. در دوره ادرنه بود که علاوه بر مصائب خارج و قیام دو سلطان مقتدر بر محو کلمه الله، فصل اکبر رخ نمود و خطر انشقاق داخلی در کمال شدت جلوه کرد- خطری که متأسفانه همه ادیان گذشته در مقابل آن سپر انداخته بودند.

وقتی ساعت اعلان و اعلام امر به سلاطین جهان- علمای ادیان و جمع بابیان رسید هیکل اعراض در مقابل خیمه الهی بپا خاست و خود را صاحب مقامی معرفی نمود که به مظهر موعود الهی اختصاص داشت. به حسب وعده پولس رسول در رساله دوم تسالوکیان «آن سر بی دینی خود را خدا نامید و خود را بلند نموده و چون خدا در هیکل خدا نشسته خود را چنان

نمود که خداست».

امروز آسان است که این قضیه را در تاریخ امر خواننده و از مشاهده عاقبت کار و فتح و ظفر کلمه الله تبسم بر چهره آریم و یا دست تأسف به زانو زنیم که چگونه یحیی ازل بعد از یک عمر طولانی مغلوب و مخدول شد حتی در ساعت مرگش احدی از پیروانش در کنارش نمانده بود که جسد او را دفن نماید و مفتی شهر محض رضای خدا همت به انجام آن نمود. ولی در آن زمان ظاهراً او رئیس مسلم بابیان شناخته می شد و حتی جمعی او را جانشین باب می شناختند و نزول کتاب ایقان را به او نسبت می دادند.

در این مرحله تاریک که جمال قدم آن را «لیله دلما» (شب بسیار تاریک، شب بدون ماه) توصیف می فرمایند لوح سلطان ایران نازل شد و آینده امر با عبارات زیر در آن مقدر گشت:

«سوف تشق البید البیضاء جیاً لهذه اللیلة
الدلماء و یفتح الله لمدینة باباً رتاجاً یومئذ
یدخلون فیہ الناس افواجاً و یقولون ما قالته
اللائمات من قبل لیظهر فی الغایات ما
بدی فی البدایات»

(مضمون: بزودی خداوند به نحو معجزه آسایی گریبان این شب تاریک را خواهد شکافت و به شهر خود دروازه بزرگی خواهد گشود و در آن روز مردم فوج فوج وارد آن خواهند شد و خواهند گفت آنچه را که زنان ملامتگر از پیش گفتند تا نظیر آنچه در ایام پیشین رخ داد در ایام پسین تکرار شود).

از زنان ملامتگر اینجا منظور داستان یوسف و زلیخا در قرآن است که چون زلیخا به دام

عشق یوسف گرفتار شد و کار به رسوایی کشید زنان بلند پایه شهر زلیخا را سرزنش می کردند که دل به غلامی بسته است. زلیخا مجلسی آراست و آنان را به ضیافت خواست و به دست هر کدام ترنجبی و کاردی داد. سپس امر به حضور یوسف نمود. چون زنان او را دیدند چنان واله و شیدای او شدند که دست خود را بریدند (و قطعن ایدپهن) و به زلیخا حق دادند که دل به جمال یوسفی دهد. جمال قدم می فرماید چون روز دخول افواج به شهر الهی رسد مردمی که احباء را سرزنش می کردند خواهند گفت که حق با این عاشقانی بوده که در عشق معشوق الهی سر از پا نشناخته دل باخته اند و سر چون گوی به چوگان الهی سپرده اند.

لطیفه ایمان

بالا ترین موهبتی که انسان به صرف فضل الهی از آن برخوردار است استعداد شناسایی حق در مظهر امر است این موهبتی است که در این جهان از ذرات اتم گرفته تا کهکشانها فقط نصیب انسان شده است. این استعداد در همه انسانها موجود است و اینست معنی عبارت حضرت عبدالبهاء در مناجاتی که می فرماید «جهانیان هر چند غافلند ولی به جان در جستجوی تو».

وقتی بهار الهی می رسد شعاع آفتاب ظهور در همه ذرات وجود افراد بشر نفوذ می کند و همه کس و در همه جا در عمق جان خود ندای امر را می شنود. و این همان "صبح صادق" و "روضه جدید" مذکور در کلمات مکنونه است و ندای "الست بریکم" در قرآن که همه پرده ها را

سوخته و عریان در برابر نور الهی قرار می گیرند و «قلبی صافی و جید و حسن» دارند اولین شعاع نصیب آنها می شود. شنیده دارم که وقتی عالمی متبخر که باری از اسفار برگرده مغز خود داشت با مؤمنی درس نخوانده در افتاد و بدو گفت: من عالم شریعتم و همه دانش ها را با خود دارم آیا تصور نمی نمایی که اگر این امر حق بود من زودتر به درک آن نائل می شدم تا تو که الفباء را به زحمت می شماری. شخص مؤمن خاضعانه گفت: جناب، حق با شماست، شما از جواهر وجودید و ارزش الماس و برلیان دارید. جواهر قیمتی را به حق در مخمل می پیچند و در جعبه آهنین در خزینه دکان حفظ می نمایند ولی امثال من چون ریگ بیابان و سنگ ریزه ساحل دریاییم که صد من را به پشیزی نمی خرند ولی وقتی صبح می دمد و اولین شعاع آفتاب جهان تاب به زمین می رسد ما را غرقه حرارت و نور خود می نماید و تا به شما برسد و اگر برسد چون در پس آن درها و مخملها و صندوقها و پستوها پنهانید مدتی طول می کشد.

همه کسانی که از دروازه این شهر الهی گذشته و بعد از بوسه به آستان آن خود را در بهشت موعود یافته اند، خود می دانند این چه قیامت و چه انقلابی است. چند سال پیش جوانی آلمانی که برای انجام قسمتی از تحصیلات عالی خود به شهر و کشور ما آمده و بواسطه یکی از دوستان بهائیش از امر اطلاع یافته بود به فکر مطالعه و تحقیق افتاد و مدت شش ماه هفته ای یکبار ساعتی چند صرف این کار کرد. سپس به کشور خود مراجعه نمود.

آن حضرت در کتاب پنجم شأن نیز این مطلب را تکرار فرموده‌اند. مفهوم بیان مبارک اینست که همه ادیان جهانی بوده‌اند. در قرآن هم رسول عربی رحمت عالمیان یاد شده‌اند (انبیاء، ۱۰۹) فی الحقیقه نمی‌توان تصور نمود که دینی و پیغمبری ظاهر شود و جمعی و مردمی ممنوع از قبول شریعت او می‌بوده باشند. ولی فرق است بین اینکه دینی می‌توانسته جهانی باشد و اینکه این امر وعده حتمی بوده باشد.

وعده‌های کتب مقدسه حاکی از آنست که بایستی روزی فرا رسد و وسائلی فراهم آید که همه مردم جهان در پیشگاه یزدان حضور یابند و آیه «یوم یقوم الناس لرب العالمین» (روزی که مردم در حضور خدا بپا خیزند) مصداق یابد. حضرت بهاء الله در لوح ملکه ویکتوریا ملکه انگلستان چنین می‌فرماید:

«انظروا العالم کھیکل انسان آتھ خلق صحیحاً کاملاً فاعتزته الامراض باسباب المختلفه... و ما جعل الله الدریاق الاعظم و السبب الاتم لصحته هو اتحاد من علی الارض علی امر واحد و شریعة واحده»

(مضمون: عالم را چون هیکل یک انسان در نظر آورید که صحیح و کامل خلق شده است. سپس امراض مختلف به علل متفاوت به آن عارض گشته است و بهترین دوا و کامل‌ترین شفا برای صحت این جهان آنست که تمام اهل ارض به امری واحد و دینی واحد روی آورند).

جناب ابوالفضائل که از قلم مرکز میثاق در شمار «الراسخون فی العلم» یعنی از واقفین به اسرار کتب مقدسه به شمار آمده‌اند در نامه‌ای از اصفهان به آباده بدین رتبه ملکوتی ترنم

دوسالی گذشت و او تحصیل خود را تمام نموده به شغلی در سازمان ملل در اروپا دست یافت و غالباً به کشورها مسافرت می‌نمود. روزی دوست بهائی او که ندای امر را به او رسانده بود تلفن کرد که این جوان آمده و خیال امضای ورقه تسجیلیه خود را دارد و مایل است که این بنده نیز افتخار حضور داشته باشم از قضا آن روز در منزل دوست دیگر مهمان بودیم و این جوان نیز حضور یافت در حالیکه لباس سفر به تن داشت که از همانجا عازم فرودگاه شود. بعد از صرف ناهار موقع امضای ورقه رسید او از صاحبخانه خواست که اطافی را در اختیارش بگذارد. پس از اندکی بیرون آمد. دیدیم لباس سفر را عوض کرده و لباس مجللی که در موقع حضور در محضر بزرگان در بر می‌نمود به تن دارد و چون ما را متحیر دید خاضعانه گفت: من در این لحظه زندگی که در محضر حضرت بهاء الله حضور یافته ایمان خود را به او عرضه می‌دارم نمی‌توانستم در لباس سفر بدان اهتمام ورزم. سپس با خضوعی غیر قابل وصف مناجاتی تلاوت نمود و ورقه خود را امضاء کرد.

ظهور دین جهانی

حضرت اعلیٰ در کتاب بیان، باب پنجم از واحد پنجم می‌فرمایند:

«ملخص این باب آن که در هر ظهوری آنچه ما علی الارض است در ظل ظهور بعد باید واقع شود. مثلاً در ظهور رسول خدا لایق بود که کل ما علی الارض در ظل او مؤمن شوند آنچه که نشده از ضعف مسلمین بوده»

می نماید:

«یا فخر الاخیار به جمال مختار قسم که هنوز اکثر دوستان از عظمت این ظهور اعظم استحضار حاصل ننموده‌اند و فوائد این یوم عظیم را ندانسته‌اند. اخنوخ هفتم پشت آدم اخبار از این ظهور اعظم به این عبارت محکم فرمود که می‌آید خداوند عظیم و ظهور می‌فرماید پروردگار بزرگ با هزاران هزار مقدس تا بر همه حکم فرماید و بی‌دینان را بر همدستی الزام فرماید... دعوت الهیه است نه دعوت نبویّه و ظهور کلیه است نه رسالت جزویّه باید تمام روی زمین به این امر مبین درآید و منکری در روی زمین باقی نماند».

مؤمن حامل امانت الهی

همانگونه که روح قدسی با تجسم به صورت بشری حامل وحی می‌شود، ابلاغ امر نیز به همت نفوس روشن روانی متعلق است که به تأیید ملکوت ابهی به هدایت ملل و امم پردازند. اینست که در هزاران لوح امر تبلیغ و هدایت نفوس اعظم شرافت به شمار آمده است و بعد از ایمان و استقامت بر امر، اولین حکم برای اجرا محسوب شده است. قلم اعلیٰ در لوحی می‌فرماید:

«اگر نفسی الیوم سبب هدایت شود اجر شهید فی سبیل الله در نامه عمل او از قلم امر ثبت خواهد شد».

امر الهی امانتی است که حق به مؤمنین هر دیانتی می‌سپارد تا آن را به مقصد خود یعنی قلوب بندگان برسانند و چراغی است که باید خانه دل دیگران روشن نماید. انجام این وظیفه

در ادیان گذشته سه مرحله طی می‌نموده است: اول قیام نفوس پاک دل و منقطع. دوم اعمال زور و اجبار. سوم ارجاع این امر به نفوس مشخص و دانشمند هر دینی.

در شریعت یهود حضرت موسی در اول با عصای امر و ثعبان برهان به ابلاغ امر رحمن پرداخت، تحمل ستم نمود حتی تا پای فدای جان ایستاد تا یکی از آل فرعون به حمایت او برخاست. ولی وقتی بنی اسرائیل به سرزمین شیر و شهد ارض موعود نزدیک شدند از شمشیر آهنین مدد گرفتند و لذا عباراتی مانند: «چون یهوه خدایت تو را بر سرزمینی که برای تصرفش آنجا می‌روی در آورد و یهوه خدایت ایشان را بدست تو تسلیم نماید تو ایشان را مغلوب سازی آنگاه ایشان را بالکل هلاک کنی و با ایشان عهد میند و بر ایشان ترحم منما» (تنبیه، باب هفتم). بسیار توان یافت در شریعت عیسوی بعد از شهادت آن حضرت شاگردان او با قدرت برهان و سلاح ایمان با مردم برخورد داشتند چنانچه طبق باب دوم اعمال رسولان، پطرس حواری در انجمنی چنان عاشقانه سخن گفت که سه هزار نفر به شریعه حق ورود نمودند. سپس در همه جهان آن روز پخش شدند و هر یک در کشوری و جایی جان باختند.

سپس وقتی مسیحیت قوت گرفت بار دیگر دم شمشیر نه دم پاکدلان از مؤمنین راه را به امر الهی گشود. چنان که شارلمانی در جنگ‌های خود (۸۰۴-۸۷۲ م.) ساکسون‌ها را بین مرگ و ایمان به مسیح مخیر ساخت و چون مقاومت دید، چنانکه ویل دورانت در تاریخ تمدن خود می‌گوید چهار هزار و پانصد تن از سران آنها را

گردن زد سپس برای شرکت در جشن میلاد مسیح به تیونویل رفت. یک ضرب المثل لاتینی Cuius regio eius religio (شاه همان و دین همان) که برابر آن هم در عربی موجود است (الناس علی دین ملوکهم) در تمام قرون وسطی حکمفرما بود. لذا وقتی پادشاهی به مسیحیت می‌گروید مردم آن کشور نیز مسیحی می‌شدند. وقتی اولاف در سال ۹۹۵ به سلطنت نروژ رسید چون خود در بریتانیا به مسیحیت گرویده بود دستور داد تمام معابد قدیمی را خراب کرده بجای آن کلیسا بسازند وقتی مردم اعتراض کردند گفت:

بسیار خوب معابد را بجا بگذاریم ولی برای انجام رسم قربانی که در آنها معمول بوده بزرگان مخالف مسیحیت را در آنها قربانی می‌کنیم. بدین ترتیب آنان تسلیم شدند. و نیز نوشته‌اند که ولادیمیر اول پادشاه روسیه چون می‌خواست خواهر امپراتور یونان را که مسیحی بود به زنی بگیرد در سال ۹۷۴ حکم بر مسیحی شدن ملت خود کرد. درباره ایمان مردم دانمارک نوشته‌اند که در قرارداد صلح بین اوتو دوم امپراتور آلمان و شاه دانمارک در سال ۹۷۴ مقرر شد که هرالد بلوتان مسیحیت را برای مردم دانمارک برگزیند و بر آنها تحمیل نماید. حال مسیحیت در دوران سوم خود است که ابلاغ امر به عهده کشیش‌ها و میسیونرها و تئولوگ‌ها گذاشته شده است و مردم عادی در آن سهمی ندارند.

تاریخ تبلیغ در اسلام هم همین سه دوره را داشته است. در اول وظیفه مؤمنین در سوره نحل ۱۲۵ چنین تعیین شده بود: «ادع الی

سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن ان ربک هو اعلم بمن ضل عن سبيله و هو اعلم بالمهتدين». (مردم را به حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت بخوان و با بهترین شیوه با آنها مجادله کن زیرا پروردگار تو به کسانی که از راه او منحرف شده‌اند آگاه است و هدایت شدگان را بهتر می‌شناسد).

بعد از رحلت پیغمبر کشورگشایی مسلمان آغاز شد. امروز بحث‌های طولانی درباره اینکه اگر این جنگ‌ها نبود ایرانیان به میل خاطر خود دل به اسلام می‌دادند یا نه بین قلم زنان ایرانی خارج و داخل در جریان است ولی حقیقت آنست که علاوه بر قوه ظاهره‌ای که اسلام دارای آن بود با فسادى که در دستگاه حکومت ساسانی وجود داشت و جامعه طبقاتی غیر قابل نفوذ که شدیداً حکمفرما بود و فساد جامعه دینی و ستم‌هایی که علمای زردشتی بر مردم روا می‌داشتند اگر ایرانیان پیام برادری و برابری اسلام را می‌شنیدند مطمئناً ایمان می‌آوردند و لازم به کشتار صد هزار صد هزار، چنانکه در جلولا اتفاق افتاد و یا در شورش‌های بعدی رخ داد نمی‌شد و ده‌ها هزار زن و کودک به اسارت نمی‌رفتند و برای تثبیت اسلام در قلوب مجبور نمی‌شدند در هر خانه‌ای عربی ساکن نمایند که مواظب اعمال و رفتار و نماز و روزه تازه مؤمنان شوند. آن زمان سرآمد و تبلیغ امر به عهده حجة الاسلام‌هایی افتاد که به جای کلام نرم ولین و اندرز نیکو رگ‌های گردن به حجت قوی داشتند. ■

بقیه در شماره بعد

چهار اصلاح ضرور برای عالم بشریت^۱

از ادگار مورن فیلسوف و جامعه‌شناس فرانسوی

مندرج در مجله جهان ادیان، مورخ نوامبر- دسامبر ۲۰۰۷

مسائل بشری و حل آنها دارد اما آنچه بیشتر ضرور است این است که در همه افراد بشر، وجدان اینکه سرنوشت همه ما در این کره خاک به هم بسته و وابسته و مشترک است پدیدار شود و رشد یابد و عمومیت پیدا کند.

از اینجا اصلاح دوم مطرح می‌شود که آن اصلاح تعلیم و تربیت است که در حال حاضر بر اساس جدایی انواع دانش‌ها و انواع رشته‌های علمی بنیادگذاری شده. یک نظام جدید تعلیم و تربیتی باید جانشین نظام قبلی شود که همه دانش‌ها را به هم مرتبط کند و به اذهان کمک کند که بتوانند مسائل کلی و عمومی عالم بشری را یک جا مورد تفکر قرار دهند و از مواجهه با پیچیدگی و درهم‌رفتگی آن مسائل نهراسند و همه آنها را به امور عینی جاری و روزمره پیوند دهند. در تعلیم و تربیت جدید درک و فهم درست "دیگری و دیگران" کمال اهمیت را دارد. البته این اصلاح کاری آسان نیست و مارکس به حق سؤال می‌کرد که «چه کسی مرئیان را تربیت خواهد کرد؟» محور سوم اصلاحات، اصلاح خود زندگی

امروز مانند گذشته مسأله اساسی بشریت همان حالت پیچیده روابط میان آدمیان، افراد، گروه‌ها و ملت‌هاست. آیا می‌توان این وضع و حال را بهبود بخشید؟ به عقیده من احتمال آن ضعیف است معذک نمی‌توان گفت که محال و غیرممکن است و برای نیل به این بهبود لازم است در آن واحد و به همراه هم چهار اصلاح اساسی را در دنیا به موقع اجرا نهاد.

اصلاح اول همان است که بلشویک‌ها و مائوئیست‌ها می‌خواستند در قرن نوزدهم بطور شدید و با اجبار به موقع عمل بگذارند و آن این بود که قالب‌ها و نظامات بشری را که برای تسلط بر دیگران و بهره‌برداری از آنان ساخته شده، معدوم کنند و بجای آن جامعه‌ای برابر و برادر بوجود آورند. تجربه اتحاد جماهیر شوروی سابق و تجربه چین امروز نشان می‌دهد که این یک راه تنها کافی نیست و حتی ممکن است در نهایت، نتیجه‌ای عکس آنچه مورد نظر بود تحقق پذیرد. همین مسأله در پهنه عالم بشری امروزه مطرح است و بی‌گمان جهان نیاز به ایجاد قالب‌ها و نظامات تازه برای تکفل

است که سابقاً خردمندان و حکما به آن توجه و نظر داشتند. جهان ما از جمله مشخصات اصلیش صنعتی شدن (ظاهراً در معنی مادی شدن)، جستجوی نفع و سود، و توجه به کمیات است. رفم زندگی باید معطوف به آن شود که به ما زندگی در پهنه احساس و شعر را بیاموزد، رابطه ما را با زیبایی مجدداً برقرار کند و حُسن ارتباط میان ما و دگران، میان ما و طبیعت، حتی میان ما و جسم خودمان ایجاد نماید. این اصلاح به ما باید بیاموزد که چگونه در "جمع" زندگی کنیم بدون آنکه استقلال فردی شخصیت خود را از دست بدهیم. هسته چنین اصلاحی هم‌اکنون نیز وجود دارد یعنی افراد در طول یک دوره تعطیلات یا در آخر هفته که به مرخصی می‌روند، سعی می‌کنند که بهتر زیست کنند و بهتر با دیگران بیامیزند ولی این امر موقت است در حالیکه باید این صفات یعنی به‌زیستی با خود و با دگران و با طبیعت پیرامونمان جزئی غیرقابل انفکاک از زندگی همه‌روژه ما باشد. تمدن امروزی ما قادر به اجرای چنین اصلاحی هست و باید شعار آن منبذ چنین باشد: که کیفیت بس مهم‌تر از کمیت است.

محور چهارم اصلاح، اصلاح اخلاقی است که اصول اساسی آن را در تعالیم ادیان جهانی می‌توان یافت ولی این ادیان در عین آنکه به محبت دعوت می‌کنند متأسفانه در طول تاریخ منشأ کینه‌ها و عداوت‌های وحشتناک بوده‌اند، ناچار باید اصول اخلاقی مورد تفکر مجدداً قرار گیرند. هر یک از ما وقتی سخن از من خود می‌رانیم هم به فردیت خود اشاره داریم و هم

می‌توانیم خود را در ارتباط با دگران قرار دهیم. این دو جهت شاخص وجود انسان هستند یعنی انسان هم سائقه خودپرستی دارد و هم تمایل به دیگر دوستی یعنی حب همسوع. متأسفانه تمدن امروز مروج و مشوق خودخواهی و خودکامگی است اینجاست که باید به محاسبه نفس خود پردازیم و خود را از نگاه دیگران هم نگاه بکنیم و آن وقت به بسیاری از ضعف‌ها، نقص‌ها و عیب‌های خود پی خواهیم برد و درک درست‌تری هم از دیگران خواهیم داشت.

این چهار محور اصلاح باید همه متفقاً مورد عمل قرار گیرند، یکی بدون دیگری کفایت نمی‌کند. ما از این بابت در مراحل بسیار اولیه یک سیاست جدید تمدنی قرار گرفته‌ایم و هم‌اکنون لرزه‌های ضعیف نخستین این تحول را احساس می‌کنیم. باید بدانیم که همه حرکات مهم تاریخ با لرزه‌های ضعیف آغاز می‌شوند ولی بعد به صورت یک نیروی بزرگ اجتماعی در می‌آیند و سبب تحول و تطور زندگی فردی و اجتماعی و انسانی می‌شوند. هر چند این دگرگونی احتمالش کم است اما غیرممکن نیست، و اگر خود را به احتمالات رها کنیم خطر این هست که در حفره نابودی سقوط نماییم. ■

یادداشت

۱- خوانندگان عزیز تشابه این چهار اصل را با بخشی از تعالیمی که آثار الهی بر آن تکیه دارد ملاحظه خواهند فرمود. از شما دعوت می‌کنیم اگر در کتب و مطبوعات معتبر پیشنهادی اصلاحی مربوط به امور جهان را نزد متفکران بزرگ دیگر خواندید، ترجمه آن را برای ما بفرستید.

انتظار

صالح مولوی نژاد



یافته‌ی تعالیم کهنه شده‌ی ظهورات قبل محسوب نمی‌شد؟

تفکر در این مسأله- عاری از تعصب- این حقیقت را روشن می‌کند که خدا واحد است و دین او نیز واحد. نمی‌توان تصور نمود که خدای واحد پیام‌های متفاوت و متخالف به بشر ارزانی کند. توجه به این سه ظهور پی در پی، برای هر صاحب فکر سلیمی این حقیقت را روشن می‌کند که خداوند در مراحل متوالی تحوّل و تطوّر و تکامل اندیشه بشری و پیدایی نیازهای زندگی معنوی، و برای بهبود روابط اجتماعی و تعالی اخلاقی انسان، پیامبری را مبعوث کرده است. حال چرا و چگونه در هر یک از این مراحل، به هنگام ظهور جدید، پیروان آئین قبل از آن، آن را نپذیرفته‌اند، خود بحثی است که باید جدا از بحث و مسأله انتظار به آن پرداخت.

در آغاز این گفتار گفتیم که "انتظار" مورد نظر و قبول همه ادیان است، بی‌استثناء- و این، مستند به آیات و بشارات کتب مقدّسه هر یک از آنان است. اما سیر تاریخ دین نشان می‌دهد

یکی از مشخصه‌های دین الهی "انتظار" است این انتظار سرچشمه در نظم و در قانون ابدی دارد- قانون تکامل نوع بشر در نتیجه تجدید شریعت. پیروان هر یک از ادیان- ادیان توحیدی- اصل انتظار را جزئی از حقایق اساسی، و گاه رکن اصلی تعالیم و شعائر شریعت خود می‌دانند. چنین اعتقادی از حقیقت "دین" نشأت گرفته است. این حقیقت، رمزی است از ضرورت و تکامل آئین الهی که با نیروی زاینده و خلاق خود موجد و موجب سیر انسان به سوی کمال و تعالی تمدن مادی و معنوی جامعه انسانی شده و می‌شود.

تأمل در تاریخ و ظهور پیامبران نکته‌ای لطیف و به ظاهر مستوری را بر هر صاحب نظر منصف و "منکر" روشن می‌سازد. تأمل کنیم در دعوت حضرت مسیح. آیا او برای نجات یهودیان پیامی نو و تعلیماتی مناسب زمان نیاورده بود و برای صدق گفتار خود تا پای جان نایستاد؟ نگاهی کنیم به ظهور پیامبر اسلام. آیا او برای رهایی بت‌پرستان، یهودیان و مسیحیان دعوت خود را اعلام نداشت؟ و نیز بیاندیشیم که آیا دعوت حضرت مسیح، ادامه و مکمل ظهور حضرت موسی نبود؟ و همچنین، پیام حضرت رسول اکرم صورت جامع و تکامل

که ظهور هر منتظری با موانع و مشکلات برخورد کرده است. بیشی از موانع و مشکلات، با مخالفت‌ها، تکفیرها و قتل موعود مورد انتظار و پیروان او در روشده است. بر این روال هیچ استثنائی دیده نمی‌شود، به گواهی تاریخ.

نه تنها زمامداران هر دین موعودی را که در طی قرن‌ها در انتظارش بودند و آمدنش را به دعا و نذبه از خدا می‌طلبیدند، انکار کرده به مخالفتش پرداخته و فرمان به آزار و قتلش دادند، بلکه بذری از دروغ و کینه در دل‌های پاک و ذهن‌های بی‌خیر پیروان خود کاشتند که میوهٔ مسموم آن در طی تاریخ کام و جان پیروان هر دو گروه را، آنها که به موعود نپیوستند و آنها که پیوستند تلخ نمود. چرا چنین کردند و چنین شد؟ باید به تاریخ- تاریخ بی‌دروغ- مراجعه کرد، در حوادث و عوامل تأمل کرد، تأملی بی‌کینه و تعصب که البته بحث و پرداختن به آن مجال دیگری می‌طلبد.

تنها تذکار و یادآوری یک نکته ضرور می‌نماید و آن اینکه رهبران هر یک از ادیان به جمله‌ای از کتاب خود تمسک و توسل جستند و آن را بهانه‌ای قرار دادند برای انکار موعود کتاب خود. این جمله یا جمله‌ها عبارت بود از ابدی بودن شریعت، به عبارت دیگر، کافی بودن همان احکام و قوانینی که در کتاب مقدس ایشان در زمانی معین، توسط رسولی معین، از جانب خداوند آورده شده و از آن پس، به زعم ایشان، لطف حق به خلق قطع شده است و دیگر نه نیاز به قواعد و قوانین تازه‌ای است و نه به پیامبر و راهنمایی دیگر. اگر

ده‌ها و صدها اشاره در کتاب مقدسشان حکایت از آمدن موعودی محتوم می‌کند، بکند. موعود هم بیاید، اما فقط برای ترویج همان قواعد و قوانین گذشته که مندرس و عتیقه شده و از ادارهٔ امور اجتماعی اخلاقی و روحانی مردم باز مانده است، خواهد آمد.

شگفت این است که چند آیه‌ای به ظاهر برداشتی بودن شریعت اشاره دارد بوسیلهٔ کسانی که در جامعهٔ دینی زمام اختیار عقل و اندیشهٔ مردم را در اختیار خود گرفته‌اند، به ظاهر کلمات سخت می‌چسبند و آنها را با آب و تاب بزرگ می‌کنند، اما آیات بیشتری که گاه به روشنی و گاه به رمز و اشاره به آمدن موعودی و تأسیس آئینی نو و بنیان تمدن روحانی تازه‌ای با کتاب و احکام جدید مربوط می‌شود همه را یا ندیده می‌گیرند و یا آنها را به میل خود چنان تعبیر و تفسیر می‌کنند تا خلق را در خواب نگهدارند و از تعقل در فهم معنی حقیقی این آیات و شناسایی موعود کتاب خود باز دارند، چنانکه باز داشته‌اند.

از همین روست که قوم یهود هنوز منتظر آمدن مسیح نجات بخش و ادامهٔ اجرای احکام *تورات* بسر می‌برند، تا بیاید و آئین یهود را در سراسر جهان بگسترده و همهٔ مردم جهان را به اطاعت وادارد. مسیحیان نیز در انتظارند که حضرت مسیح با گوشت و استخوان خود، همچنان که به آسمان رفته است، از آسمان باز گردد و جهان را نجات دهد.

مسلمانان نیز بر این باورند که دین اسلام کامل است و رسالت حضرت رسول تمام. اما موعود اسلام حتماً و قطعاً ظاهر خواهد شد،

آئین حضرت رسول اکرم را همچنان که در **قرآن مجید** مندرج است در جهان گسترش و ترویج خواهد کرد و جهانیان به کتابی تازه و قوانینی دیگر نیاز ندارند.

بحث در خاتمیت دین اسلام به موجب آیاتی چند از **قرآن کریم** و نیز اشارات بسیار بیشتر در همان کتاب مقدس که حکایت از تجدید شریعت می‌کند، موضوع کتاب‌ها و مقالات بسیار بوده و هنوز هم هست و مکرر ساختن آنها نه ضرورت دارد و نه فایده. آنهایی که حقیقت را می‌دانند، ولو اندک باشند، خواسته‌اند که

بدانند و فهمیده‌اند. آنهایی که نمی‌دانند- و چه بسیارند- نخواسته‌اند که بفهمند و نمی‌دانند. برای اینکه سخن انتزاعی

نگفته باشم، به گفت و گویی که اخیراً با جوانی داشته‌ام، به اختصار اشاره می‌کنم، البته با تأسف و اندوه بسیار که چرا و چگونه چنین اندیشه‌هایی در اذهان راه می‌یابد و به صورت اعتقاد و حقیقت در می‌آید. قبلاً باید یادآور شوم که جوان مورد نظر کسی است که مقارن انقلاب اسلامی ایران متولد شده، در خانواده‌ای نسبتاً مرفه، با پدر و مادری تحصیل کرده، رشد کرده، تحصیلات خود را با موفقیت ادامه داده و حال دورهٔ دکترای تحصیلی خود را می‌گذراند.

بحث در مسألهٔ "امام زمان" بود که به اعتقاد راسخ او باید همان باشد که پانزده قرن پیش از نظرها غایب شده، در آخر الزمان باید ظهور کند، کتاب و احکام تازه‌ای نخواهد داشت و فقط احکام **قرآن** را اجرا خواهد کرد، برای تمام دنیا.

اول سؤال من از او این بود که چگونه طفل خردسالی غایب می‌شود و بعد از هزار و پانصد سال یا خیلی بیشتر (زیرا زمان ظهور را کسی نمی‌داند) با همان جسم و جان خود به شخصه ظاهر می‌شود و احکام **قرآن** را در سراسر جهان جاری می‌سازد؟

جواب او محکم و بی‌کم و کاست این بود: از قدرت خداوند که خالق زمین و زمان و همهٔ عالم وجود است، هیچ چیز غیر ممکن نیست: به کلام



دیگر، هرکس منکر این مسأله باشد، منکر قدرت خداوند است- وای به حال او.

در برابر چنین جوابی جز سکوت چه توان کرد؟ اما از سر رأفت و محبت چند حکم از احکام شریعهٔ اسلام را برای او متذکر شدم که شاید جرقه‌ای در ذهن او پدید آورد و او را به تفکر وا دارد. فقط به یک سؤال از او اکتفا کردم که آیا صاحب الزمان مورد نظر و مطلوب او چگونه با این احکام جهان آینده را پراز "عدل و داد" خواهد کرد؟

• با حکم صریح **قرآن کریم** در مورد قصاص،

فکر کنند که آیا خداوند متعال که بر هر کاری تواناست، نمی تواند، یا حق ندارد، کسی را مأمور و مبعوث کند تا به جای قصاص، حکم برآفت و بخشش کند، برای مجازات دزدان و مجرمان، به جای قطع دست، به تأدیب و تربیت آنان فرمان دهد، به جای کشتن مشرکان، دستور به هدایت آنان دهد، گرفتن بهره را به انصاف و اعتدال منوط سازد، حکم ناپاک بودن بیگانگان را به دوستی و الفت بدل



نمایید، ازدواج را به یک زن محدود و اساس خانواده را استحکام بخشید، برای زن در اجتماع حقوق برابر با مرد تعیین کند و تعلیم و تربیت را برای همه مخصوصاً برای دختران حکمی الهی محسوب دارد؟ ... و... و... ■

۱- این قول امامیه (شیعه) است، حد سنی ازدواج دختر نزد شافعیه و حنابله و مالکیه ۱۵ سال و نزد حنفیه ۱۷ سال است. فرهنگ اصطلاحات فقه اسلامی، محسن جابری عربلو، استاد یار فقه و مبانی اسلامی، طهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲.

چشم در برابر چشم (مائده، آیه ۴۲، که در تورات نیز چنین بوده).

● با حکم قطع دست دزد (مائده، همان آیه) ایضاً مطابق حکم تورات.

● با حکم قتل مشرکین (توبه آیه ۵ و آیات دیگر) که شامل اکثریت ۶-۷ میلیارد یا بیشتر مردم جهان خواهد بود.

● با حکم حرام بودن بهره پول (بقره، آیه ۲۷۶) که اقتصاد جهان بر پایه آن استوار است.

● ناپاک بودن غیر مسلمانان (مائده ۵۶ و توبه ۲۸).

● کاهش جایگاه مقام زن در خانواده و جامعه به نیمی از ارزش مرد و سهم ارث او معادل نصف سهم ارث پسر (نساء ۱۳).

● اختیار مرد برای ازدواج با چهار زن (نساء ۴).

● و بی حد و شمار گرفتن زنان موقت و خرید کنیزانی که همچون ملک او تلقی می شوند (و آزاد بودن برده داری)؟

اینها و بسیاری احکام دیگر همه منشأ در آیات قرآن شریف دارد. صدها حکم دیگر که از ابداعات تفسیرکنندگان کلام الهی و فقهای دینی محسوب است، راه را بر اداره سالم جامعه انسانی بسته است و می بندد، از جمله این ابداعات می توان به سن ازدواج دختران اشاره نمود- ۹ سال یعنی سنی که دختر حتی دوره کودکی و تحصیل مدرسه ابتدائی را پشت سر نهاده است.^۱

نمی دانم که این پرسش در ذهن این دانشجوی دوره دکترا چه خواهد کرد اما احتمال بسیار می رود که بسیاری جوانان دیگر را دانشجوی یا غیر دانشجوی به اندیشه وادارد و در خلوت با خود بکوشند جوابی برای آن بیابند، و

تاریخ نگاری محلی - یک نیاز امروز و آینده

تاریخ باید نگین سلیمان باشد و در اعصار آتیه، نخبه حقیقت گردد.

حضرت عبدالبهاء، مادهء آسمانی، ج ۹، ص ۱۱۹

کامپیوتری در دسترس است و انشاءالله روزی همه آن مجلدات به شیوه منقح و محققانه برای چاپ آماده خواهد شد، یادگار گرانمایی از ایشان است که مورخان آینده عموماً مدیون ایشان باقی خواهند ماند.^۲

عدم تطابق بعضی از جزئیات تاریخ به روایت نبیل زرنندی و در کتاب *ظهور الحق* نباید به هیچ وجه موجب تحیر یا پریشانی خاطر شود زیرا این تواریخ مجموعه ای از روایات نفوس معتبر است که بی گمان می توانسته اند در مواردی گرفتار خطاهای طبیعی حافظه شوند، بدون آنکه کوچک ترین غرضی در میان باشد. یک حادثه را اگر چند نفر مشاهده گریز برای دیگران نقل کنند محتملاً به تعداد راویان، روایات متفاوت خواهد بود زیرا هر کسی از دیدگاه شخصی خود به آن حادثه می نگرد و به قول شاعر:

هر کسی از ظنّ خود شد یار من

وز درون من نجست اسرار من

وقتی جامعه ای به نگارش تاریخ خود می پردازد، پیداست که در فضای زندگی خود به قدر کافی ریشه دوانده و استوار شده و احراز هویت مستقل کرده است. تاریخ نگاری بهائی از همان آغاز یعنی عهد اعلی^۱ آغاز می شود و در عهد ابهی با نگارش تاریخ روایی نبیل زرنندی و مثنوی های تاریخی او، و *مقاله شخصی سیاح*، قوت و اهمیت پیدا می کند اما تواریخ اولیه بیشتر معطوف به حیات طلعات مقدسه و حوادث و وقایعی است که بر سر آمدن جامعه گذشته است. تاریخ محلی و منطقه ای بهائیان دیرتر به رشته تحریر در می آید و خوشبختانه با نشر کتب متعددی در سال های اخیر وسعت بی سابقه ای پیدا می کند.

باید در اینجا به مناسبت، ذکر خیری از جناب اسدالله فاضل مازندرانی کرد که گام های نخستین را در راه نگارش تاریخ رجال بابی و بهائی در مناطق مختلف ایران برداشتند و دوره مجلدات *ظهور الحق* که اینک همه در سایت

دکتر فریدانی که صاحب کتاب *دوستان راستان* هستند (جلد اول، نشر مؤسسه مطبوعات امری آلمان، سال ۲۰۰۲ م.) و سوومی جناب موسی امانت که مقالات متعددی درباره یهودیان و ورود آنان به جامعه بهائی همدان و کاشان نشر کرده‌اند و یادداشت‌های مفصل ایشان در محفظه ملّی امریکا محفوظ است و انشاءالله روزی به زیور طبع آراسته خواهد شد.

نگارش تاریخ جوامع مختلف محلی از بسیار جهات اهمیت دارد: نخست از نظر آشنایی با زندگی داخلی جوامع بهائی و ارتباط آنان با جامعه اکثریت و مسائل و مشکلاتی که با آن در طی زمان مواجه بوده‌اند، دوم از لحاظ آگاهی به احوال بعضی قهرمانان محلی جامعه بهائی که احتمالاً در تواریخ عمومی ذکرشان نمی‌آید ولی در حدّ خود توانسته‌اند به پیشرفت امر الهی در مهد آن آئین نازنین کمکی مؤثر کنند. فایده سوم شناخت وجوه مشخصه جوامع بهائی در نقاط مختلف است که از چه جهات مشابه یکدیگر بوده و از چه نظر از هم تمایز داشته‌اند. مثلاً برای مورخ امروز و فردا این نکته مهم مطرح است که چطور زردشتی و یهودی وقتی وارد جامعه بهائی شدند، آداب و رسوم دیرینه خود را از دست دادند و متدرجاً جذب فضای فرهنگی جدید یعنی فضای جامعه بهائی شدند. آیا این تطابق فوری بوده یا تدریجی و احیاناً اقلیت نرسیده چه تأثیراتی در محیط بهائی بوجود آورده است؟

رباعاً شاید از خلال تواریخ محلی بتوان دریافت که چرا و چگونه غیر بهائیان امر بهائی را پذیرفتند و تصویر نخستینی که از این آئین

چنین می‌نماید که بعد از انقلاب ایران علی‌رغم موانعی که برای تحقیق و پژوهش در ایران هست و علی‌رغم مشکلاتی که برای چاپ کتب فارسی در خارج ایران به چشم می‌خورد، بازار تاریخ‌نگاری محلی - منطقه‌ای رونقی تازه یافته و برخی از کتب هم که سابقاً تألیف شده (و چاپ شده یا نشده) بود به صورت بهتر و متفح‌تر در بیرون مرزهای کشور انتشار یافته است که بدون رعایت تقدّم و تأخر زمانی از این آثار می‌توان نام برد:

- *تاریخ امر بهائی در شهر قم* از دکتر نصره‌الله محمد حسینی، نشر آلمان، سال ۲۰۰۵.
- *وقایع امری آباده* از آقا میرزا قابل آباده‌ای، به اهتمام غلامعلی دهقان، آلمان، ۲۰۰۷.
- *تاریخ امری همدان* از عبدالحمید اشراق‌خاوری به اهتمام دکتر وحید رأفتی، نشر آلمان، سال ۲۰۰۴.
- *لمعات الانوار*، شرح وقایع نیریز شورانگیز، محمد شفیع روحانی، جلد اول و دوم، استرالیا، سال ۲۰۰۲.
- *تاریخ امر بهائی در نجف آباد*، فتح‌الله مدرس، به اهتمام دکتر وحید رأفتی، آلمان، سال ۲۰۰۴.
- *تاریخ دیانت بهائی در خراسان*، به قلم حسن فؤادی بشروئی، به اهتمام دکتر مینو فؤادی و دکتر فریدون وهمن، آلمان، سال ۲۰۰۸ م.

سه نفس ارجمند به تحریر تاریخ اقلیت‌هایی که وارد امر بهائی شدند، همت گماشتند که ذکر آنان نیز ضرورت دارد: یکی جناب عنایت خدا سفیدوش که کتاب *تنی چند از پیشگامان پارسی نژاد در عهد رسولی* چاپ کانادا، سال ۱۹۹۹ را تحریر و نشر فرمودند؛ دیگری جناب

الهی داشتند چه بود؟ آیا فی المثل امر جدید را دنباله اسلام و آئین‌های دیرینه شمردند یا آنکه از همان ابتدا به تازگی و استقلال و اصالت این امر شریف پی بردند، نظم اداری بهائی را چگونه پذیرا شدند و چگونه محافل و مجامع آنان در طول زمان در عین استقرار و تمکن نضج و پختگی حاصل کرد؟

شبهه نیست که دوستان عزیز ما در ایران با امکاناتی که در اختیار دارند بهتر از آنان که در خارج دسترس به مدارک و اسناد ندارند قادر به نگارش تواریخ محلی هستند، کاری که ظاهراً در سایه مؤسسه عالی معارف بهائی در

ایران آغاز شده است و امید می‌رود که حتی بعد از تعطیل آن مؤسسه، مستقلاً توسط افراد محقق بهائی ادامه پیدا کند.

قرائن حاکی از آنست که بعضی از دوستان پژوهشگر در خارج ایران به

جمع‌آوری اطلاعات و خاطرات و اسناد و مدارک درباره تاریخ امری سنگسر، شه میرزاد، یزد (به دنبال تاریخ شهدای یزد جناب مالگیری و تاریخ مفصل اما نشر نشده سید احمد بیضاء در همین موضوع^۳) و چند شهر یا شهرک دیگر مشغول هستند. کمک و معاضدت به این نفوس یک وظیفه وجدانی است زیرا ممکن است بسیاری از اطلاعات با گذشت زمان و تزییقات شدید ایران از دست برود و دیگر احیاء و اعاده آنها مقدور و میسر نشود.

دین جهان گسترده بهائی به جامعه بهائی در

ایران بیش از آن است که بتوان به آسانی ارائه کرد. در ایران بود که اولین کلاس‌های درس اخلاق و مجالس درس تبلیغ تشکیل شد و سرمشقی برای سراسر جهان بهائی بوجود آورد. در ایران بود که به شهادت بیت العدل اعظم الهی اولین طرح‌های توسعه اقتصادی-اجتماعی به موقع اجرا نهاده شد و راه را بر اقدامات و ابتکارات احباء در نقاط دیگر عالم باز کرد. در ایران بود که نخستین بیمارستان بهائی (صحت) به تشویق حضرت عبداله‌باء و با آمدن دکتر مودی به ایران تأسیس شد. در ایران بود که شرکت نونهالان

برای پشتیبانی از طرح‌های مهاجرت ایجاد شد، مؤسسه‌ای که تقریباً جز به صورت استثنایی (مانند بنیاد وحدت در لوکزامبورگ) در عالم بهائی نظیر و مثیل ندارد. اقدامات و مؤسساتی

که حق است روزی به تفصیل تاریخ آنها نگاشته شود و در اختیار یاران در همه جهان قرار گیرد. در ایران بود که تجربه تعلیم و تربیت و ترقی نسوان که می‌تواند مدلی برای خارج دنیای غرب باشد، آغاز شد و به ثمر رسید. در ایران بود که پایه اوقاف بهائی نهاده شد و هر چند همه املاک بهائی بعد از انقلاب در دست غاصبان افتاد اما تجربه آن برای جوامع دیگر بهائی باقی ماند. مجله‌ای چون **آهنگ بدیع** که در ایران پایه‌گذاری شد جز دو سه مورد مشابه در مغرب زمین هنوز نمونه بارزی از آنچه در زمینه



نیاز به مترجم زبان فارسی در مرکز جهانی

در مرکز جهانی بهائی برای پاسخگویی به نیاز حاصله از رشد روزافزون حجم مکاتبات بین‌المللی احتیاج مبرم به مترجم فارسی زبان می‌باشد.

وظیفه مترجم فارسی زبان عبارت از تهیه ترجمه کامل یا تلخیص و یا در صورت لزوم شرح مختصری از مراسلات وارده می‌باشد. داشتن تجربه کاری در ترجمه کتبی ضروری است و دارا بودن مدرک تحصیلی در این رشته مرجح می‌باشد. متقاضیان باید در تحریر زبان انگلیسی از مهارت کامل برخوردار بوده و در استفاده از کامپیوتر تسلط کافی داشته باشند.

داشتن تجربه اداری امری مطلوب است. جهت اطلاعات بیشتر و یا تقدیم درخواست با دفتر پرسنل (کارگزینی) شماره تلفن ۰۰-۹۷۲-۴-۸۳۵-۸۳۳۹.

و یا از طریق پست الکترونیکی:

serve@bwc.org

تماس حاصل فرمایید.

یا از پایگاه اینترنتی:

www.bahai.bwc.org/service

بازدید فرمایید.

پژوهش و نشر معارف بهائی می‌توان کرد، باقی مانده است. به همین جهت به اعتقاد نگارنده این سطور همان قدر که تاریخ‌نگاری در جامعه امریکا که مهد متین نظم اداری بهائی بوده اهمیت داشته و خوشبختانه به همت آقای رابرت استاکمن تاکنون در ۲ مجلد حلیه طبع پوشیده، تاریخ‌نگاری محلی و عمومی جامعه بهائی در ایران مورد نیاز خاص است. تردید نیست که جناب علی اکبر فروتن ایادی امرالله که سال‌ها منشی محفل مقدس ملی ایران بودند و به همه احوال جامعه و اکثر خانواده‌های بهائی وقوف و آشنایی داشتند، غیر از کتاب *حکایت دل* یادداشت‌هایی از خود باقی نهاده‌اند که امیدواریم صبیبه ایشان خانم ایران فروتن- مهاجر جمع‌آوری و نشر کنند و مسلماً نشر آنها کمک مهمی به شناسایی بهتر تاریخ تحولات جامعه بهائی در عصر پهلوی خواهد کرد. ■

یادداشت‌ها

۱- *تاریخ حاجی میرزا جانی کاشانی* که بعداً در آن تصرفاتی شده و *تاریخ عصر جدید* نوشته میرزا حسین همدانی.

۲- مجلدات ده‌گانه *مصباح هدایت* نیز در ضمن شرح حال قدمای مبلغین، به اوضاع اجتماعی و فرهنگ محلی اشارات سودمند دارد.

۳- سید احمد بیضاء *تاریخ شهدای یزد* را مقارن با آغاز سلطنت مظفرالدین شاه (۱۳۱۳ هـ. ق / ۱۸۹۵ م.) نوشت و مورد قبول حضرت عبدالبهاء شده، در لوحی فرمودند: «*تاریخ شهدای یزد* که جناب بیضاء تألیف نمودند، اگر چاپ شود بسیار خوب است» (مکاتیب، ج ۳، ص ۲۶۳) اما به عللی چاپ آن ممکن نشد. نسخه تایپ شده این تاریخ در بیش از هزار صفحه موجود است.

کابوس از بن براندازی مسلک بهائیان و انهدام جامعه آنان در ایران

نوشته فردریش آفلتر Friedrich W. Affolter
ترجمه کیومرث مظلوم

کوشش‌های جلوگیری

از نابودی جامعه بهائی در ایران

با وجود ۲۵ سال ستم و آزار در سکوت، جامعه بهائیان ایران همچنان بصورت بزرگترین اقلیت دینی در ایران پا برجا مانده است. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چرا مقامات ایرانی در سرکوب کردن و ریشه‌کن نمودن بهائیان اینچنین ناموفق بوده‌اند و چه عواملی در پایداری بهائیان مؤثر بوده است؟ بررسی عوامل این پایداری ممکن است در شناسایی راه بقا و چیرگی بر تلاش‌های نابودسازی عقاید اقلیت‌ها مفید باشد. بر این اساس بجاست که در اینجا به بررسی این عوامل بپردازیم:

پایمردی افراد بهائی

و بسیج و آمادگی جامعه

نخستین عامل مهم، خودداری بهائیان از

تبری از عقیده خود بود که از تشدید نقشه‌های دولت برای سرکوبی آنان جلوگیری کرد. و این با وجود وعده‌های مقامات دولتی در پرداخت حقوق بازنشستگی، پس دادن دارایی‌ها و قطع آزارهای روانی اعضای خانواده بود. تا سال ۱۹۹۲، یعنی در ظرف ۱۳-۱۲ سال، تنها کمتر از یکصد نفر از عقیده خود تبری نمودند. از طرف دیگر، با وجود همه فشارهای اجتماعی و اقتصادی، بهائیان برای مقابله با وضع پیش آمده موفق به تجهیز منابع داخلی خود گردیدند. یعنی صاحبان مغازه‌ها و بازرگانان بهائی علی‌رغم لغو اجازه کار و پیامدهای دیگر، به کسب خود ادامه دادند و هم مسلکان بیکار شده را در مؤسسات خود به کارگماشتند و بهائیان دیگر نیز برای خرید و تأمین احتیاجات خود به این مؤسسات و مغازه‌ها مراجعه کردند. پزشکان اخراج شده از

طی سال‌ها بوجود آمده و استحکام یافته از هم بگسلند.

حمایت‌های بین‌المللی

مهم‌ترین نفوذ خارجی که کمک در جلوگیری از ستم و آزاری به مراتب وسیع‌تر نمود مداخله‌های مکرر و ابراز همدردی جامعه بین‌المللی بود. از ابتدای انقلاب ایران در سال ۱۹۷۹، مؤسسه "جامعه جهانی بهائی" کوشش‌های دامنه‌دار و همه‌جانبه‌ای را به عمل آورد تا توجه سازمان ملل متحد، رهبران و دولتمردان کشورهای مختلف دنیا، سازمان‌های حقوق بشر و رسانه‌های گروهی و افکار عمومی را به مسئله بهائیان ایران جلب نماید. به نظر بیج‌لو Bigelow (منبع ۹) سیل همدردی جامعه جهانی در حمایت از بهائیان یکی از عوامل اساسی بازسازی دولت ایران از به کار بستن برنامه‌ای به مراتب وسیع‌تر علیه بهائیان بود.

در سطح بین‌المللی، مجمع عمومی سازمان ملل متحد و کمیسیون حقوق بشر آن سازمان خواستار آزادی جامعه بهائی ایران شدند. اینکه برداشت و نظر سازمان ملل از نظر دولت ایران حائز اهمیت است از این حقیقت آشکار می‌شود که نمایندگی دولت ایران در آن سازمان بین سال‌های ۱۹۸۲ و ۱۹۸۴ بارها کوشش نمود تا جامعه دیپلماتیک سازمان را متقاعد سازد که دیانت بهائی پدیده‌ای است سیاسی با سابقه فعالیت‌های جنائی علیه حکومت ایران. در تاریخ سازمان ملل متحد، ایران برای نخستین بار چهارمین کشوری بود که در سال ۱۹۸۵ مسئله شدت و وسعت نقض

بیماستان‌های دولتی، بطور خصوصی به کار خود ادامه دادند و بیماران بهائی نیز به این پزشکان متخصص روی آوردند. با سد کردن درهای دانشگاه بروی دانشجویان بهائی، بهائیان سیستم تحصیلات عالی ویژه خود را تأسیس کردند و استادان بهائی از کار برکنار شده مسئولیت تحصیلات آکادمیک این دانشجویان را بر عهده گرفتند (منبع ۳۰). این کوشش‌ها همراه با طرز برخورد و احساس بهائیان در برابر ظلم، آزار و رنج به آنان یاری داد تا از نظر جسمانی، عقلانی، عاطفی و معنوی بر مشکلاتی که بوجود آمده بود فائق آیند. (منبع‌های ۳۰ و ۱۷).

رفتار مثبت و انسانی

برخی از ایرانیان با بهائیان

بدون رفتار و منش برخی از ایرانیان که به حمایت و یاری بهائیان برخاستند، جامعه بهائی محتملاً متحمل رنج و آزاری بیشتر می‌شد. توکلی طوقی (منبع ۳۱) از مواردی سخن می‌گوید که حتی برخی از علما با به خطر انداختن جان خود خانه‌های بهائیان را در برابر جماعتی خشمگین محافظت نمودند و با این عمل، خصالتی انسانی از مذهب خود را به ظهور رساندند. این رشته‌های دوستی اغلب ریشه در این حقیقت دارد که بهائیان در تار و پود جامعه ایران تنیده شده‌اند یعنی بسیاری از آنان دارای روابط خانوادگی، کاری و دوستی با مسلمانان می‌باشند. پیداست که برای اعضاء خانواده، شریکان کاری و همسایگان مشکل خواهد بود که رابطه‌های دوستی خود را که در

حقوق بشر آن کشور در دستور مذاکرات مجمع عمومی سازمان قرار گرفته بود (منبع ۱۴).

علاوه بر سازمان ملل، شورای اروپا و پارلمان اروپا نیز قطع نامه‌های متعددی در این مورد صادر نمودند. همچنین سران بعضی از کشورها در سخنرانی‌های عمومی خود دولت ایران را مورد اعتراض قرار دادند. در ایالات متحده آمریکا، جلسات رسیدگی کنگره و مباحثات مجلس نمایندگان و مجلس سنا آن کشور درباره وضعیت حقوق بشر بهائیان در ایران در سال‌های ۱۹۸۲، ۱۹۸۴، ۱۹۸۸، ۱۹۹۰، ۱۹۹۲، ۱۹۹۴، ۱۹۹۶ و ۲۰۰۰ برگزار گردید. در حال حاضر نیز صدور قطعنامه‌هایی به شماره‌های ۳۱۹ و ۷۸ به ترتیب از طرف مجلس نمایندگان و مجلس سنا در دست اقدام می‌باشد.

در برابر این اقدامات، واکنش دولت ایران از طریق سفارتخانه‌های خود این بود که کوشش نمود به عموم نشان دهد بازخواست و کیفر بهائیان نه به علت اعتقادات دینی بلکه برای تبهکاری‌ها و جنایاتی است که مرتکب شده‌اند. بدیهی است که ایران نمی‌خواست به اتهام نقض حقوق بشر انگشت نما شود. (۵) این نظریه که وابستگی‌های اقتصادی و سیاسی جهانی (بطوریکه در آثار استاب Staub و هرف Harff و همکارانش آمده) (منبع‌های ۲۹ و ۱۸) می‌تواند از ارتکاب اعمال خشونت‌آمیز نسبت به گروه‌های دیگر جلوگیری کند در جریاناتی که در سال ۱۹۵۵ در مجلس ایران بین سخنگویان شاه و نمایندگان جامعه روحانیت پیش آمده به خوبی اهمیت خود را آشکار

ساخت. جامعه روحانیت در مجلس خواهان وضع قانونی بود تا دیانت بهائی را غیر قانونی اعلام دارد. این جلسه مجلس بلافاصله پس از درخواست سازمان ملل متحد و وزارت خارجه ایالات متحده آمریکا مبنی بر متوقف ساختن هجوم و تعدی بر جان و مال بهائیان تشکیل شده بود. چنانکه اخوی (در منبع ۳) بیان می‌کند دخالت سازمان ملل، مقامات دولتی را واداشت که از تصویب قانون از پیش توافق شده با جامعه روحانیت، خودداری کنند. اخوی چنین می‌نگارد:

«جامعه روحانیت اقدام به تهیه طرح قانونی کرد که به موجب آن دیانت بهائی غیر قانونی اعلام می‌شد و خدمت به آن جرم محسوب می‌گردید. از جمله کیفرهای متعدد در نظر گرفته شده برای چنین جرمی عبارت بودند از: زندان برای افراد بهائی، مصادره تمام اموال متعلق به جامعه بهائی و تخصیص درآمدهای حاصل از فروش آنها برای فعالیت‌های سازمان‌های تبلیغاتی اسلامی، اخراج تمام بهائیان از ادارات دولتی و جلوگیری از هر نوع فعالیت‌های دینی آنان. سخنگویان جامعه روحانیت در مجلس خود را در برابر وزیران و اعضای از دولت که بسیار دستپاچه و شرمنده بودند یافتند. در حالیکه اعضای هیئت دولت در سخنان خود اطمینان می‌دادند که "در چهارچوب قانون" به هر وسیله‌ای برای حمایت از اسلام متوسل خواهند شد اما سرسختانه به پیشنهاد وضع قانونی در این مورد که منظور علما را بر آورد جواب رد دادند. حتی دولت نظر رسمی خود را درباره دیانت بهائی اعلام

نکرد و مجلس اجباراً وارد مذاکراتی شد که در آن مدافعان دولت حتی از بردن نام بهائی منع شده بودند». (منبع ۱۹، صص ۲۳-۲۲ به نقل از منبع ۳).

نقش رسانه های عمومی در انتقاد از نقض حقوق بشر

در ایالات متحده آمریکا، جامعه بهائی سرانجام تصمیم گرفت که برای آشنایی هر چه بیشتر مردم با وضع بهائیان ایران و نیز جلب توجه دولتمردان و سازمان‌هایی که در فعالیت‌های حقوق بشر شهرت دارند، از یک مؤسسه روابط عمومی درخواست همکاری نماید. هنگامی هم که از بهائیان دعوت شد تا درباره آزار و ستم مذهبی در ایران مشاهدات خود را بیان نمایند همین مؤسسه در مورد طرز ارائه مطلب در جریان رسیدگی و نیز در تهیه پیش نویس قطعنامه‌ها برای اقدامات بعدی، به بهائیان یاری داد. (منبع ۹)

با تشویق دفاتر "جامعه بین‌المللی بهائی" در سازمان ملل متحد واقع در نیویورک و ژنو، جامعه‌های بهائی از نقاط بسیار متفاوتی از سراسر دنیا شروع به ارسال اطلاعاتی به روزنامه‌های محلی درباره آزار و ظلم بر بهائیان در ایران نمودند. تنها در ایالات متحده، ۱۷۰۰ "محفصل روحانی بهائی" از شهرها و نقاط مختلف آن سرزمین به نمایندگان کنگره، نامه‌هایی فرستادند و به این ترتیب جناحی از قدرت مردمی از بهائیان آمریکا بوجود آوردند (منبع ۹، صص ۱۹۴-۱۹۳). در ماه اوت ۱۹۹۸ پس از حمله به "مؤسسه عالی آموزشی بهائی"

در ایران" و بستن آن، به کلوب‌های بهائی در دانشگاه‌ها توصیه شد که این خبر را به اطلاع رؤسای دانشگاه‌ها و دانشکده‌ها در هر محل برسانند. (منبع ۱۰) به دنبال چنین اقدامی مقامات مسئول دانشگاهی اعتراض‌نامه‌هایی به مقامات ایرانی فرستادند و به این وسیله به آنان یادآور شدند که دنیا در جریان وضعیت بهائیان در ایران قرار دارد. (منبع ۳۰) در کانادا هنرمندان بهائی آمریکای شمالی و پناهندگان بهائی ایرانی داستان مونا محمود نژاد، دختر نوجوان به دار آویخته شده در سال ۱۹۸۳ در شیراز، را در یک ویدئوی موسیقی بازسازی کردند. (منبع ۱۲) این ویدئو بعداً در کلوب‌های جوانان و مکان‌های عمومی به نمایش گذاشته شد و نشان داد که در جلب افکار عمومی به وضعیت حقوق بشر در ایران وسیله بسیار مؤثری است.

نتیجه

سرگذشت بهائیان در ایران مشابه است با سرگذشت یهودیان اروپا در قرن‌های گذشته که مسیحیان آنان را به عنوان دشمنان خدا و دارندگان روح‌های خبیث تحت آزار و ظلم قرار می‌دادند یا شبیه سرگذشت کمونیست‌های آرژانتین است که نظامیان آنان را پست و خوار می‌انگاشتند و تحت تعقیب قرار می‌دادند و بالاخره مشابه سرگذشت روشنفکران کامبوجی است که به اتهام دشمنی و مخالفت با آزادی رنجبران و محرومان از میان برداشته می‌شدند. با آنکه بهائیان در دنیا تنها جامعه مذهبی غیرمسلمانند که معتقد به حقانیت دین اسلام می‌باشند اما مسلمانان آنان را دشمن اسلام و

مرتدانی می‌دانند که در برابر تحقق آمال مذهب شیعه قد برافراشته‌اند.

مسأله بهائیان نشان می‌دهد که چگونه جامعه‌ای، با شبکه حمایت داخلی اجتماعی خود همراه با پشتیبانی سازمانهای بین‌المللی حقوق بشر، می‌تواند دست مسئولان را از اقدام به ارتکاب نابودی یک مرام کوتاه نماید.

امروزه بهائینی که در سال ۱۹۷۸ متولد شده‌اند زنان و مردان بالغی گردیده‌اند که پیوسته زهر اتهام دشمنی با کشور ایران و اسلام را چشیده‌اند و هیچگونه تجربه‌ای از زندگی بدون این اتهامات را در تمام این مدت نداشته‌اند. بهائیان پیوسته در بیم آنند که ممکن است اعدام‌ها، کشتارها و سایر انواع آزار و ستم سال‌های اخیر، دوباره در هر آنی شدت یابد. چنانکه توکلی طرعی (منبع ۳۱، ص ۱) می‌گوید تا زمانی که سردمداران دولت ایران به جامعه بهائی به چشم نهضتی دینی، روشنفکر، اصیل و ایرانی ننگرند که در بطن جامعه ایرانی رشد یافته و اکنون در پهنه گیتی گسترده شده است، تغییرات زیادی را برای وضع بهائیان در ایران نمی‌توان انتظار داشت. در شرایط حاضر تهدیدهای دیومیهب نابودی عقاید بهائیان همچنان در افق پدیدار خواهد ماند و با کوشش‌های مستمر بین‌المللی لازم است مقامات ایرانی را وادار نمود که از شدت اعمال خشونت علیه بهائیان دست بردارند. ■

یادداشت‌ها

(۱) فردریش افولتر فارغ‌التحصیل رشته آموزش و پرورش بین‌المللی از دانشگاه ماساچوست آمریکا است.

تخصّص دکتر افولتر در زمینه ابعاد اجتماعی و عاطفی برخوردها و تحولات اجتماعی است و اخیراً در مأموریت‌های آمریکای جنوبی، شرق آفریقا و آسیای مرکزی مشاور بین‌المللی بوده است.

نویسنده مایل است از راهنمایی‌های پروفیسور اروین استاب Ervin Staub استاد دانشگاه ماساچوست که سخنرانی‌ها و تألیفات وی الهام‌بخش تهیه این مقاله بوده و نیز از پروفیسور آلفرد هرتول Alfred S. Hartwell که پیش‌نویس‌های این مقاله را بررسی و نقد کرده است سپاسگزاری نماید.

(۲) در گنوانسیون نسل‌براندازی Genocide Convention که به تصویب سازمان ملل متحد رسیده، جرم نسل‌براندازی بدینگونه تعریف گردیده: «نسل‌براندازی اعمالی است به منظور نابودی همه یا بخشی از یک ملت، قوم، نژاد یا مذهب با کشتن افراد آن، رساندن آسیب‌های شدید بدنی یا روانی به آنان و ایجاد شرایطی با هدف نابودی جسمانی، جلوگیری از تولد و تناسل یا انتقال کودکان آنان به گروه‌های دیگر». (منبع ۲۹، ص ۶)

(۳) این مدرک در گزارش مورخه ۲۸ ژانویه ۱۹۹۳ آقای گالیندو پوهل Galindo Pohl، نماینده حقوق بشر سازمان ملل متحد، ارائه گردیده است. (منبع ۳۲)

(۴) بهائیان ایران در طی چند سال دانشگاهی بوجود آورده بودند به نام «مؤسسه آموزش عالی بهائی» که نقش آن تدریس درس‌های دانشگاهی به دانشجویان بهائی بود- دانشجویانی که از ورود آنان به دانشگاه‌های دولتی جلوگیری گردیده است. این دانشگاه در سراسر ایران و در خانه‌های متعدّد برگزار می‌شد. بین ۲۹ سپتامبر و ۳ اکتبر ۱۹۹۸ این مؤسسه آموزشی در سراسر ایران بوسیله مأموران مقامات دولتی مورد حمله قرار گرفت و بسته شد. (منبع ۱۰) در این جریان بیش از ۳۶ نفر از اعضاء هیئت علمی آن دستگیر گردیدند که پس از مدت کوتاهی اغلب آنان را آزاد نمودند اما چهارتن را به مجازات‌هایی بین ۳ تا ۱۰ سال زندان محکوم کردند. این حمله‌ها که بوسیله مأموران سازمان اطلاعات کشور انجام گرفت از جمله شامل ضبط

ندادن حالت مقاله، از اضافه نمودن لقب "حضرت" و به دنبال آن از آوردن فعل‌های جمع احتراز شده است.

منابع

- (1) Abrahamian, E. (1993). *Khomeinism: Essays on the Islamic Republic*. Berkeley, CA: University of California Press.
- (2) Abrahamian, E. (1999). *Tortured confessions. Prisons and public recantations in modern Iran*. Berkeley, CA: University of California Press.
- (3) Akhavi, S. (1980). *Religion and Politics in Contemporary Iran*. Albany, N.Y.: State University of New York Press
- (4) Amanat, A. (1989). *Resurrection and renewal: The making of the Bábí movement in Iran, 1844-1850*. Ithaca, NY: Cornell University Press.
- (5) Bahá'í International Community (1999). *Iran's secret blueprint for the destruction of a religious community*. New York: Bahá'í International Community United Nations Office.
- (6) Bahá'í World News Service (BWNS) (2003, November 21). *Bahá'í International Community lauds passage of UN resolution on human rights in Iran*. Retrieved on 30 September 2004 from the BWNS website: <http://news.bahai.org/story.cfm?storyid=259>
- (7) Bahá'í World News Service (BWNS) (2004, September 12). *Bahá'ís decry cultural cleansing in Iran*. Retrieved on 30 September 2004 from the BWNS website: <http://news.bahai.org/story.cfm?storyid=323>
- (8) Barrett, D. (1988). World religious statistics. In D. Daume & L. Watson (Eds.), *1988 Britannica book of the year* (p.303). Chicago, IL: Encyclopædia Britannica.
- (9) Bigelow, K. R. (1992). A campaign to deter genocide: the Bahá'í experience. In H. Fein (Ed.), *Genocide Watch* (pp. 189-196). New Haven, CT: Yale University Press.

کتاب‌های درسی و مقالات و مدارک علمی بود. از دستگیرشدگان خواسته شد تعهدنامه‌ای را مبنی بر عدم ادامه همکاری و پایان فعالیت‌های این مؤسسه امضاء نمایند، اما همه زندانیان از امضاء آن خودداری کردند. (۵) در سال ۲۰۰۲ کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل برای نخستین بار پس از ۱۸ سال تصمیم گرفت که از صدور قطعنامه‌ای مبنی بر نگرانی از وضع حقوق بشر در ایران احتراز کند و بجای آن ایران را وارد "تبادل نظر"ی در این باره نماید. با این همه، بر اساس برآورد نمایندگان بهائی، وضع بهائیان در آن کشور پس از اتخاذ چنین تصمیمی بدتر شده است. بنا به گفته این نمایندگان «... بر تعداد بازداشت‌ها و زندانی‌های کوتاه مدت افزوده شده، مقدار بیشتری از اموال بهائیان مصادره گردیده و مزاحمت و آزار معلمان و دانشجویان همچنان ادامه یافته است». (منبع ۶، ص ۱)

در ۲۱ نوامبر ۲۰۰۳، کمیته سوم مجمع عمومی سازمان ملل با تصویب قطعنامه جدیدی نگرانی شدید خود را از ادامه نقض حقوق بشر در ایران و ادامه تبعیض علیه بهائیان و سایر اقلیت‌های دینی در آن کشور ابراز داشت.

یادداشت‌های مترجم

- [۱] این مقاله از مجله «جنایات جنگی، نسل براندازی و جنایات علیه بشریت» که نام و مشخصات اصلی انگلیسی آن به شرح زیر است ترجمه گردیده: *War crimes, Genocide, & Crimes against Humanity*, Vol.1, no.1 (Jan, 2005: 75-114)
- مترجم بخشی از مقاله را که خارج از موضوع آزار و ظلم بر بهائیان و مربوط به مسائل سیاسی و بررسی علل انقلاب در ایران بود در ترجمه نیاورده است. بدیهی است در این مقاله تحقیقی که در ژانویه ۲۰۰۵ انتشار یافته از رویدادهایی که پس از آن تاریخ پیش آمده ذکری به میان نیامده است.
- [۲] از آنجا که این مقاله تحقیقی در مجله‌ای عمومی برای غیر بهائیان نوشته شده در ترجمه هرجا که از بزرگان دیانت بهائی سخن به میان آمده، برای از دست

- (22) Nash, G. (1982). *Iran's secret pogrom*. Sudbury, Suffolk: Neville Spearman Limited.
- (23) Nashr-i-Farhang-i-Inqilab-i-Islami (1983). *Bahaism – its origins and its role*. The Hague: P.O. Box 85567.
- (24) Permanent Mission of the Islamic Republic of Iran to the United Nations (1982, November). *Human rights in the Islamic Republic of Iran. A review of the facts*. Paper circulated by the Iranian Delegation to the Third Committee of the 37th United Nations General Assembly, New York.
- (25) Phelps, M. H. (1912). *Life and teachings of 'Abbás Effendi*. London, UK: G. P. Putnam's Sons.
- (26) Roohizadegan, O. (1994). *Olya's story. A survivor's dramatic account of the persecution of Bahá'ís in revolutionary Iran*. Oxford, UK: Oneworld Publications.
- (27) Safra, J.E., Yannias, C. S. & Goulka, J. E. (Eds.), Bahá'í Faith. In *The new encyclopædia Britannica* (Volume 1, pp. 797-798). Chicago, IL: Encyclopædia Britannica.
- (28) Smith, R. W. (1998). State power and genocidal intent: on the uses of genocide in the twentieth century (pp. 3-14). In: Chorbaijan, L. & G. Shirinian (Eds.), *State power. Studies in comparative genocide*. New York: St. Martin's Press.
- (29) Staub, E. (1989). *The roots of evil. The origins of genocide and other group violence*. New York: Cambridge University Press.
- (30) Stockman, R. H. (1999). The American defense of Iran's Bahá'í Institute for Higher Education. *World Order, Summer, 7-28*.
- (31) Tavakoli-Targhi, M. (1999, November). *Oneself as another. Iranian subjectivity and the de/recognition of Bahá'ís*. Paper presented at the Middle East Studies Association 33rd Annual Meeting, Washington, DC.
- (32) United Nations Economic and Social Council (1993). *Report on the human rights situation in the Islamic Republic of Iran*. (28 January 1993). (Report submitted by Mr. Galindo Pohl, E/CN.4/1993/41).
- (10) Bronner, E. (1998). Iran closes 'university' run covertly by the Bahais. *The New York Times International*. Thursday, October 29, p. A9.
- (11) Browne, E. G. (1918). *Materials of the study of the Bábí religion*. Cambridge, UK: The University Press. The Specter of Ideological Genocide 107
- (12) Charters, R. (Director) & Frame, A.; Lenz, J. & W. Akhavan (Producers) (1984). *Mona's story* [Film]. Available from Live Unity Productions, 23 Toronto Street, Toronto, Canada M5C 2R1.
- (13) Cockroft, J. (1979). Seven Days interview: Ayatollah Khomeini. *Seven Days 3 (1)*, 19-21.
- (14) Cooper, R. (1985). *The Bahá'ís of Iran. The Minority Rights Group Report 51*. London, UK: The Minority Rights Group LTD.
- (15) Frelick, B. (1987). Iranian Bahá'ís and genocide early warning. *Social Science Record 24 (2)*, 35-37.
- (16) Geula, C., Smith Geula, M. & Woodall, J. (1999). Health care in a persecuted community: the Iranian Bahá'ís. *World Order, Summer*, 39-48.
- (17) Ghadirian, A. (1994). Psychological and spiritual dimensions of persecution and suffering. *The Journal of Bahá'í Studies 6 (3)*, 1-26.
- (18) Harff, B., Gurr, T. & Unger, A. (1999, November). *Preconditions of genocide and politicide: 1955-1998*. Paper presented at the Conference on Differing Approaches to Assessing Potential Genocides, Politicides or Mass killings, Vienna, VA.
- (19) Martin, D. (1984). The persecution of the Bahá'ís in Iran 1844-1984. *Bahá'í Studies 12/13*, pp. 1-88.
- (20) Momen, M. (1981). Foreword. In: Labib, M. *The seven martyrs of Hurmuzak* (pp. vii-ix). Oxford, UK: George Ronald.
- (21) Nabil Zarandi, Shaykh Muhammad (1932). *The Dawnbreakers: Nabil's narrative of the early days of the Bahá'í revelation*. Translated and edited by Shoghi Effendi. Wilmette, IL: Bahá'í Publishing Trust.

جناب ابوالقاسم فیضی در نجف آباد

شکرالله یزدانی نجف آبادی



داشتند. چند ماهی بعد از استقرارشان در ایران بنا به تقاضای بهائیان نجف آباد حضرت ولی امرالله دستور فرمودند معلمی از طهران برای اداره کلاس های آنجا و سوادآموزی برود. جناب فیضی با شنیدن این خبر بلا فاصله از کار خود استعفا دادند و راهی نجف آباد گردیدند. پس از چند ماهی که از استقرار جناب فیضی در نجف آباد گذشت و

درباره خصایل اخلاقی جناب فیضی هرچه بنویسند و بگویند هنوز حق مطلب ادا نگردیده و این دفتری است که می توان پنداشت صفحه آخر ندارد، ایشان عملاً در جذب قلوب مهارتی داشت که با کیشی عاشقانه همراه بود.

او گل بی خار عشق و محبت بود با عطر افشانی شوق آفرین، و از ربایشی برخوردار که همه را از یار

کلاس های فارسی و تزئید معلومات امری و حتی زبان انگلیسی یکی پس از دیگری دائرو کلاس های درس اخلاق نیز سر و صورت تازه ای به خود گرفت احباء توسط اخبار و الواح دریافتند که ایشان به خاطر این کار مورد عنایت و الطاف ولی امر هستند که این امر التهاب عاشقانه ای به همراه آورد.

و اغیار بسوی خود جذب می نمود بنحوی که در برخوردها کسی نمی خواست از او جدا شود. و اما ورود ایشان به نجف آباد او اخر سال ۹۲ بدیع برابر با سال ۱۳۱۴ شمسی یعنی ۷۲ سال پیش بود. در آن زمان پس از پایان تحصیلات در دانشگاه امریکایی بیروت به ایران آمده و در شرکت نفت شغل بسیار خوبی

به مرور خصائل اخلاقی و معنوی و حُسن سلوک و به کارگیری معلومات همه جانبه وسیع ایشان احبّاء نجف آباد را که مشتاق و طالب آن بودند دگرگون ساخت و بر محبوبیت بیش از حدّ ایشان افزود.

این نکته قابل یادآوری است که چه قبل و چه بعد از جناب فیضی مبلغین طراز اول و سرشناسان جامعه از احبّاء نجف آباد دیدن نموده یا مدّت کوتاهی سکونت گزیدند ولی هیچکدام به اندازه ایشان در دل‌ها جای نگرفتند.

هم چنین تا قبل از ورود جناب فیضی همه احترامات متعلق به سالمندان بود ولی جناب ایشان برای ما جوانان آن روز ارزش و احترام با خود به ارمغان آوردند و لجنه جوانان نیز تشکیل شد. به یاد می‌آورم در همان ایام که حضرت ولیّ عزیز امرالله جوانان را مورد لطف و عنایت مخصوص قرار دادند اولین جشن جوانان در نجف آباد و توسط جناب فیضی برگزار گردید که اثر بسیار نیکویی داشت و این یکی از افتخارات آن زمان ما جوانان نجف آباد بود.

نجف آباد از لحاظ جغرافیایی یکی از بخش‌های تابعه اصفهان و در بیست و هشت کیلومتری غرب آن قرار دارد که در آخرین سرشماری پیش از انقلاب جمعیت آن به اضافه دهکده‌های پیرامون یکصد و سی و پنج هزار (۱۳۵۰۰۰) نفر اعلام شد و مرکز فرمانداری نیز بود. در زمان سکونت جناب فیضی خود نجف آباد بیشتر از پنجاه هزار نفر جمعیت داشت که حدود ۱۰ درصد آنها بهائی بودند که در مقایسه با بسیاری شهرها جمعیت بهائی

آن بیشتر بود. احبّاء آن شهر اضافه بر آن در میدان شهادت و فداکاری پیوسته در صف اول بوده‌اند.

در اوائل ظهور امر حدود سال‌های ۱۸۸۹ میلادی آقای پریس معاون پلیس هند و اروپا در کنسولگری انگلیس در اصفهان ضمن نامه‌ای به ادوارد براون چنین می‌نویسد:

«در نجف آباد حدود دو هزار (۲۰۰۰) نفر بابی وجود دارد که با آنها جهنمی رفتار کرده‌اند عده‌ای را به قتل رسانیده و عده‌ای در تلگرافخانه انگلستان در جلفا بست نهشته‌اند...».

منظور آنست که بدانیم نجف آباد از ابتدا یکی از مراکز پر نفوذ امر بوده است و جناب فیضی در شکوفایی و بالنده‌تر شدن آن نقش بسزایی داشته‌اند.

می‌خواهم از طرف همه احبّاء نجف آباد و خودم که روزی خوشه چین خرمن معلومات آن بزرگوار بوده‌ام به روان پاکش درود بفرستم روانش شاد باد. و اگر مجله پیام بهائی خلاصه‌ای از جزوه چهار و نیم سال در نجف آباد را که از قلم ایشان جاری شده درج فرمایند پیشاپیش تشکر و سپاسگذاری می‌نمایم. بی‌مناسبت نیست یکی از خاطره‌های دلپذیر ایام اقامت ایشان در نجف آباد را بازگو کنم.

در نزدیکی نجف آباد دهکده سرسبزی هست به نام موسی آباد که عده‌ای از بهائیان نجف آباد در آن ساکن و به شغل کشاورزی مشغولند. جناب فیضی هر از چند یکبار دیدار کوتاهی با آنها داشت. احبّاء مذکور از ایشان خواستند در یکی از روزهای شاد یا عید بدانجا

آمده و در جشن آنها شرکت نمایند. روز موعود فرارسید و ایشان به اتفاق عده‌ای از احبّاء و جوانان عازم آن محل شدند. در بین راه به علت نقص فنی و تعمیر اتوبوس دو



عمو حسین پیر مرد ساده لوح و با ایمان که از شدت شوق به هیجان آمده و دستانش می لرزید فریاد زد آقای فیضی حالام می‌خواص نیایی؟ ما از صبح تا حالا چشمون به این

سه ساعت ورودشان به تعویق افتاد.

در آبادی موسی آباد همه افراد از زن و مرد و پیر و جوان لباس نو پوشیده تر و تمیز خود را برای پیشباز آماده ساخته و در محوطه جلو خانه بزرگی که اکثراً محل انعقاد جلسات امری بود گرد آمده چشم به راه و در انتظار بودند. نوجوانان نیز یکی دوبار سرود "بُشری که آمد پنجم از شهر جمادی" را تمرین نمودند.

ساعت از یک و دو بعد از ظهر گذشت و خبری نشد گل‌ها در دست جوانان اندکی پژمرده و آثار خستگی در چهره همگان نمایان و انتظار در اوج بود. ناگهان پسر بچه‌ای که بر بالای درخت دیده‌بانی می‌کرد فریاد برآورد، آمدند آمدند.

اتوبوس آمد همه برخاستند و آنهایی که دورتر رفته بودند شتابان برگشتند. لحظه‌ای بعد اتوبوس از گرد راه رسید و در جلو جمعیت ترمز کرد. صدای هلهله و شادی در فضا پیچید به محض اینکه جناب فیضی از اتوبوس پیاده شدند ندای تکبیر الله ابهی و خوش آمدید همه جا را فرا گرفت در همین هنگام بود که ناگهان

جاّه سفید شد. جناب فیضی که با اینگونه اصطلاحات محلی و عواطف عمیق ساده لوحانه آشنایی قلبی داشت و خود مظهر مهر و محبت بود با اشاره‌ای خوش‌آیند و لحنی آرام به شوخی گفت: عمو حسین خوب بر می‌گردیم. که عمو حسین فریاد زد نه من این جور ی نگفتم، من این جور ی نگفتم، من این جور ی نگفتم، می‌خواستم بگم دیر کردید و آقای فیضی را در بغل گرفت از شادی می‌گریست و او را می‌بوسید و می‌گفت عمو حسین به قربانت.

اشک شوق در چشمان جناب فیضی و همه پدیدار گردید لحظاتی این حالت روحانی اشتیاق آمیز ادامه یافت سپس جناب فیضی گفت، نقص ماشین باعث دیر آمدن شد پوزش می‌طلبم و چنین ادامه داد:

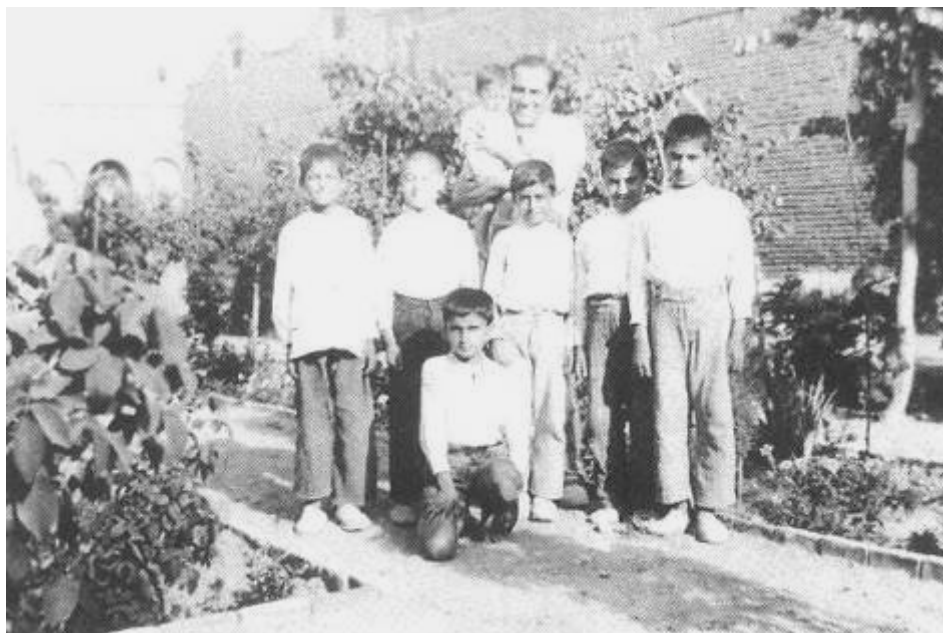
«این اجتماع نمونه‌ای از ایمان است که قلب‌ها را بهم نزدیک ساخته. اگر انسان‌ها بتوانند بر هوای نفس و مادیات غلبه یابند مهرورزی بطور خود جوش رخ می‌گشاید و اینست رهنمود همه ادیان الهی.» ■

چهار سال و نیم در نجف آباد

چهار سال و نیم در نجف آباد رساله کوچکی است که جناب ابوالقاسم فیضی چند سالی پس از ترک آن نقطه نگاشته‌اند. در اینجا منتخب قسمت‌هایی که مربوط به رفتن ایشان به آن شهر و معرف احساسات و عواطف جناب فیضی و نیز گویای چگونگی تعلیم و تربیت اطفال است از نظر خوانندگان عزیز می‌گذرد.

مصباح و فاضل شیرازی روحی و کینونتی لثراب اقدامهما الفداء چنان تأثیری در دل و جان نموده بودند که هر چیز خود را مدیون زحمات و مراحم و عواطف آنها می‌دانستم. لکن تقدیر ورقی دیگر و سرنوشتی غیر از این برایم نگاشته، به محض ورود به ایران به خدمت یکساله نظام پرداختم. در اواخر ایام همیشه خوشدل و شادمان بودم که دیگر چیزی نمانده که در آن مؤسسه مقدسه وارد گردم، اطفال و جوانان عزیز را زیارت و به خدمت آنان مفتخر و متباهی شوم. حتی صاحب‌منصبان نظام هم از فکر من آگاه بودند، نبود بر سر آتش میسرم که نجوشم. یکروز فرمانده فوج گفت شنیده‌ام در مدرسه تربیت خدمت خواهی کرد. من هم بچه‌هایم را به تو می‌سپارم، هر طور می‌خواهی تربیت کن. ولی بیست روز مانده بود که خدمتم تمام شود خبر آوردند بر حسب دستور وزارت معارف

نگارنده این اوراق در تمام طول اقامت بیروت یگانه آرزویش این بود که روزی به موطن جمال اقدس ابھی مراجعت نموده به خدمت مدارس تربیت روزگار بگذرانم. آتش این امید مخصوصاً به واسطه تشریف‌های متوالی به ساحت قدس ولی امر الهی روز به روز روشن‌تر می‌شد. خدا می‌داند که هر هنگام به مدارس تربیت فکر می‌کردم چه احساساتی سراپای وجودم را فرا می‌گرفت. هر وقت حتی از در و دیوار و اطاق و اثاث آن مؤسسه الهی فکری در خاطر می‌گذشت حالتی دست می‌داد که وصف نتوانم. دیگر معلوم است که در برابر خاطرات و یادبودهای مقدسی که از نفوس عزیزه و خدمتگزاران فداکار و جانفشان آن مؤسسات رحمانیه دارم چگونه سر تعظیم و تکریم فرود آورده و می‌آورم مردان بلند همت و استادان عالی‌رتبه از قبیل حضرت



هزارشکرکه آن هیأت مقدّس هم به دیده لطف و عنایت از عدم لیاقتم چشم پوشیده تقاضایم را پذیرفتند و منّت خدمتگزاری آن اطفال عزیز را به این بی مقدار واگذار فرمودند. گویی مولای رؤف و مهربان با آن فضل و موهبت بی پایان این شرف اسنی و افتخار عظمی را برای این ناتوان در خزانه الطاف و مرحام خود نگاه داشته بود. اینک با عدم استعداد و لیاقت عطا و بخشش دیرینه خود را مبدول فرمود. بلی مبلغین و نفوس مقدّسه دیگر عازم به مراکز و توابع می گردند، ولی برای آنست که آنها به احبّاء چیزی بیاموزند و مصدر خیر و برکتی شوند. اما مولای توانا مرا به آن نقطه مقدّسه و قریه منوره اعزام فرمود که من از احبّای غیور و رشید و مؤمنین بی نظیر و آن ارواح مجردّه شجیعه و آن یادگارهای عظیم قرن شہامت و شہادت درس بزرگ ایمان و

آژانها رفته و تابلوی مدارسسی را که از قدیمی ترین مؤسّسات تربیتی کشور بود و بسیاری از رجال بزرگ و خدمتگزاران این مملکت در آنجا تربیت شده اند و در مدّت چهل سال خدمت همه گاه مورد تمجید و تحسین و حتی غبطه و رشک مدارس دولتی بوده اند پائین آوردند...

اجباراً داخل اداره نفت شده روز به روز بر خود ناسزا می گفتم و حساب نفت و بنزین را مخالف آروزهای دیرین می دیدم. تا آنکه وقتی مریض شدم، یکی از دوستان به دیدنم آمد و گفت که احبّای نجف آباد چنین قول و قراری داده اند و در پی معلّمی می گردند. گویی برق امیدی در دل تابید و تمام وجود به اهتزاز آمد. خدا می داند با چه شعف و سروری به حضور محفل مقدّس ملّی عریضه نگاشته تقاضا نمودم افتخار این خدمت را به این ناچیز واگذار کنند.

استقامت و معلومات امریه بیاموزم. حق منیع گواه است اینها که نگاشتم نه محض قلمفرسایی و یا تعارفات معموله بود، جز حقیقت چیزی نگفته و ننوشته‌ام. برای مثال عرض می‌نمایم در موقع رفتن به صوب این مأموریت ابداً اطلاعات امری نداشتم. تا کتاب دروس الدیانہ و قسمتی از **مقاله شخصی سیاح‌خوانده** بودم و از معلومات عالیہ امریه دیگر ابداً بهره و نصیبی نداشتم فقط به استظهار بیانات مکررہ حضرت عبدالبہاء روح الوجود لعبودیۃ الفداء کہ می‌فرمایند ولو ابجد ندانند به خدمت قیام کنند، من گستاخی نموده وارد این میدان مقدس شدم این میدان نہ آن میدانی است کہ هرکس بتواند داخل شود و استقامت نماید. این پهن دشتی است کہ نفوس مقدسہ عظیمہ‌ای کہ از قبیل حضرت ابوالفضائل بایستی در آن جولان نمایند. ضعفا و بیچارگانی چون من را اگر اجازه تماشای این میدان خدمت را ہم بدهند بایستی از فخر و مباحات سر به آسمان‌ها سایم.

روزی یکی از احباء از من سئوالی کرد کہ آیا نود و پنج مرتبه اللہ ابھی بعد از نماز اجباری است؟ جوابی نداشتم کہ عرض کنم. دیگری سئوال نمود جسد مطہر میرزا محمد علی زنوزی بعد از شہادت چه شد؟ چیزی نگفتم زیرا اطلاع نداشتم. از این قبیل پرسش‌ها زیاد می‌فرمودند و در هر هنگام با کمال خجلت و شرمساری به امید اینکه لا اعلم نصف العلم به شمار می‌رود می‌گفتم نمی‌دانم.

پس از ورود چهار صد نفر پسر و دختر کہ دارای دو مدرسه مرتب و منظم بودند بی تکلیف

و بی سرپرست مشاهده شدند. همه روزه چه خود آنها و چه اولیاشان می‌آمدند و تکلیف می‌خواستند. کارکنان دولت و مخصوصاً رئیس معارف چهار چشم دوخته بودند کہ ببینند بهائی‌ها کہ اطفال را به مدرسه نمی‌فرستند چه خواهند کرد، و می‌دانستند حقیر برای چه آمده، منتظر بودند کوچکترین جمعیتی از اطفال تشکیل شود و متفرق نمایند. درصدد بودند جزئی‌ترین اقدام را پایمال سازند. فانی ہم به کلی بی تجربه و بدون سابقه و بی معلومات. در مقابل هجوم شاگردان و در برابر موانع خارجی خود را عاجز محض دیدم. ولی نمی‌دانم چه شد و چه اتفاق افتاد کہ در ظرف دو هفته بیست کلاس درس مدرسه‌ای و اخلاقی در منازل احباء تشکیل گردید و مانند کارخانه بسیار مرتبی به کار افتاد. ید غیبی تمام پیچ و مهره و چرخ‌های آن را محکم نموده به کار انداخت کہ هنوز ہم مشغول می‌باشد. جای بسی تأسف است کہ نفوسی نیستند تا ملاحظه قدرت الهیه را بنمایند. تعداد اطفالی کہ داوطلب امتحانات دولتی می‌شدند و تصدیق رسمی دریافت می‌کردند هر ساله از تعداد تلامیذ [دانش‌آموزان] مدارس رسمی دولتی زیادتر بود، و اگر سی هزار نفر جمعیت نجف آباد را کہ دو هزار نفر آن بهائی می‌باشند در نظر بگیرید و عدہ امتحان دهندگان بهائی و غیر بهائی را به نسبت دو هزار و سی هزار مقایسه نمایند خواهند دید کہ روح علم دوستی و معارف پروری تا چه حد در این جامعه نفوذ یافته. شاید محققین و منصفین و قضات با عدالتی یافت شوند و این مقایسه را به دیده

عبرت بنگرند و سپاس و ستایش آثار قلم اعلیٰ را از صمیم دل بنمایند.

اینکه نتیجهٔ معارف ظاهری است، ولی در قسمت علوم امری آنچه که از ابتدا مورد توجه قرار گرفت عملی بودن تعالیم الهی بود. بسیار سعی می‌شد که اطفال هرچه می‌خواهند و می‌آموزند عمل نمایند، از قبیل آداب نظافت، تلاوت آیات، خیرات، تبرعات و بسیاری از تعالیم دیگر. بی‌اندازه معلمین دقت داشتند که اطفال با سرو وضع مرتب و نظیفی به کلاس درس حاضر شوند. تلامیذ هم به خوبی از عهدهٔ این کار بر می‌آمدند بطوری که وقتی از خیابان‌ها می‌گذشتند حتی اعداء شهادت بر تربیت و نظافت و ادب ایشان می‌دادند. روزی نایب الحکومهٔ آن قریه که هرچه می‌توانست ضدیت می‌کرد و کاری از پیش نمی‌برد جمعی از اطفال درس اخلاق را که می‌بیند از لباس‌های نظیف، سرهای شانه کرده، دست و صورت پاک و چشم‌های سالم آنها تعجب کرده می‌گوید:

کاش همهٔ اطفال اینطور می‌شدند. در بیست محفل ضیافتی که دائر بود مرتب معلمین تذکر می‌دادند و این تذکرات به بزرگ‌ها هم اثر کرده و به نحوی مرتب و منظم حاضر می‌شدند که موجب تعجب واردین می‌گشت... از حیث کتب درس اخلاق ابتدائی بی‌اندازه معلمین در زحمت بودند، زیرا کتبی که به فراخور حال اطفال باشد هنوز به فارسی نگاشته نشده و آنها که در دسترس می‌باشد به نحوی ترتیب و تنظیم یافته که کاملاً برای تدریس در کلاس‌های اخلاقی شایسته نیست،

مخصوصاً در قرئ و قصبات که احبباء علاقه و تمسک تام تمامی به آیات و الواح دارند و منتهی آرزویشان این است که اطفالشان از کلمات الهی چیزی تلاوت نمایند تا لذت کامل ببرند. احببای طهران که اطفال خود را به کودکان دولت می‌فرستند و در آن مؤسسات اشعار و حکایات می‌آموزند شاید چندان تعجب نمایند که در کلاس‌های درس اخلاق هم همان‌گونه مطالب را تعلیم دهند. ولی در قرئ و قصبات و نقاط دور از مرکز چنین نیست. اشعار غیر امری و حکایات غیر امری آنچه برایشان بخوانند و بگویند ابداً مورد توجهشان قرار نمی‌گیرد و علاوه بر این بایستی اطفال بهائی در کلاس‌های اخلاق از صغرسن به الواح و آیات و اصطلاحات و اشعار امری آشنا گردند تا در بزرگی با نهایت عشق و علاقه و از روی فهم و جذبۀ روحانی آیات الهی را تلاوت کنند. جای هیچ‌گونه شک و تردیدی نیست که کلمات قدسیهٔ ربانیهٔ تأثیرات خاصی در قلوب و ارواح اطفال دارند و از همان کودکی دل‌های پاکشان در پرتو فیوضات مخصوصهٔ کلمات الهیه به تقدیس و تنزیه کامل فائز می‌گردند. آیات الهی دارای آنقدر تأثیر و نفوذ است که حضرت عبدالبهاء برای اطفال در جنین امهات دستور تلاوت آیات می‌فرماید. دیگر معلوم است که وقتی خود طفل به زبان آید و با قلبی لطیف و پاک آیات رحمان تلاوت کند چه اثرات عجیبه‌ای در روح بی‌آلایشش باقی می‌ماند.

... وقتی که تلامیذ با آن شور و اشتعال به کار و خدمت و ازدیاد معلومات و وسعت

اطلاعاتشان لازم آمد کتابخانه‌ای ترتیب داده شود. حکم محفل مقدّس روحانی مبنی بر تأسیس کتابخانه صادر شد. جوانان غیور به حرکت آمدند و احباء به فوریت اقدام نمودند. هرکس کتاب و آنچه در حدود توانایش بود تقدیم نمود. چیزی نگذشت که کتابخانه‌ای در سال ۹۳ تأسیس و افتتاح گردید. دوستان عزیز طهران و نقاط دیگر ایران بی‌اندازه مساعدت فرمودند و به راستی موجب تشویق و تحریض آن جمع گشتند. نقداً کتابخانه آبرومندی که در حدود سیصد جلد کتاب دارد در آن قریه مبارکه موجود است و مورد استفاده جوانان می‌باشد. البته بعدها وسیع‌تر و عظیم‌تر خواهد گشت. خبر تأسیس این کتابخانه که به ساحت اقدس رسید موجب خرسندی خاطر مولای حنون گردید و پس از اظهار عنایت فرموده‌اند که کتب بسیاری برای آن مؤسسه مرحمت خواهند داشت.

اعضای کتابخانه حضرت زین‌المقرّبین به اسم کتابخانه هدایای قیمتی و کتب و تبرّعات به جهت کتابخانه نورین نیرین در اصفهان، کتابخانه امری در یزد، کتابخانه بیت مبارک در شیراز، کتابخانه وحید در نیریز ارسال داشته و بدین‌گونه موجب تشویق و ترغیب کارکنان آن مؤسّسات الهیه گشته‌اند.

یک قضیه که در تمام ایران موجب نگرانی و بیچارگی است تراخم و کچلی است و منبع این امراض عجیبه حمام‌های متعفن رایج در ایران می‌باشد. آقای علی آذری روحفدای که از خدام جانفشان و عزیز امر الهی است به احبای نجف‌آباد گوشزد فرمودند و تشویق کردند که

اقدام به ساختن حمام بنمایند. احباء هم وقتی اهمیت امر مبارک را فهمیدند از دل و جان کوشیدند و این امر را عملی نمودند. چه اقدامی، چه شوری، چه اشتعالی. یک روز در محلّ حمام جمع شدند، پس از تلاوت مناجات و طلب تأیید شروع به کندن زمین نمودند، روزی رفتند کوه را شکافتند قطعات سنگ تهیه نمودند. روزی دیگر تمام دوستان حتّی دکان‌های خود را بسته به بیابان شتافتند و با الاغ سنگ‌ها را به محلّ حمام نقل نمودند. عده‌ای با دیلم‌های سنگین کوه را می‌شکافتند، بعضی قطعات بزرگ را با پتک‌های آهنین خرد می‌کردند، گروهی سنگ‌ها را با الاغ حمل به قصبه می‌نمودند. اعضاء محفل و لجنه خدمت در تمام روز به کارگران چای می‌دادند. در هنگامه آمد و شد و صدای دیلم و پتک آهنگ روح‌افزای جوان نورانی جناب موهبت‌الله‌هایی شنیده می‌شد که غزلیات حضرت استاد محمد علی سلمانی می‌خواندند و به روح و روحانیت آن اشتغال و قیام می‌افزودند. چنان انجذابی بریا می‌شد که حتّی اغیار به تماشا آمدند و برخی اسفند دود می‌کردند و با خود می‌گفتند: «بابی‌ها می‌خواهند کوه را بیاورند توی ده». آقای گلشنی رئیس محفل که سازنده ساختمان‌های مدراس و دیگر عمارات امری می‌باشند پای در گل فرو برده مانند یک عمله به کار مشغول شدند. دیگران تکلیف خود را دانستند. هرکس به هر قیمت که توانست کمک کرد.

چهار هزار تومان پول نقد دادند و در همین حدود هم احباء آمدند و مجاناً کار کردند و دو

باب حمّام ساختند یکی زنانه و دیگری مردانه ولی چون اغیار به هیچ وجه به این حمّام نمی آیند فقط یک باب آن باز و دائر است و رفع احتیاج توده احبّاء را می نماید...

*

... ای عزیزان قلب و روان من که به جمیع بشر مهر می ورزید و حتی بیچاره ای چون مرا در جمع خود به دیده لطف پذیرفته سالیان دراز به نهایت محبت رفتار فرمودید، در این شب دیجور [بسیار تاریک] که در نقطه ای دور از مسکن و ماوای شما به نگارش این سطور مشغولم روح من در کوچه ها و باغ ها، خانه ها و مساکن شما در حرکت است و به زیارت وجوه نورانیه یک یک آن عزیزان قوّت گرفته درس عشق و محبّت می آموزد. قلب و هستی من متوجه آن قریه مبارکه، آن بهاء آباد منوره می باشد. هر چه از مراتب محبت و انجذاب و لطف و مرحمت بزرگ و کوچک شماها بنویسم کم نوشته ام. شکر درگاه جمال اقدس ابهی را که در آن قریه دور از هر چیز چنین جمعیت با حقیقت پر محبتی به وجود آورده است... از چه بنگارم؟ میهمانی های پر از سرور، ضیافت های مملو از روح و ریحان، جشن های اعیاد مبارکه، مراسم ایام جوانان، مسافرت های به قری و قصبات؟ شب ها که در مهتاب زیر اشجار بارور غزلیات می خواندید و سحرگاهان که در پهنای دشت و صحرا مناجات تلاوت می فرمودید، و روزها که به نهایت جذب و اشتعال برای مؤسّسات امریه صرف وقت می نمودید؟ از چه بنویسم؟ هر هنگام یاد آن قدر محبت و رعایت و لطف و مودّت می آیم به حدی خجل و

شرمسار می گردم که حدّ و وصف نتوانم. در برابر آن جهان محبت و عالم لطف و مرحمت به اندازه سرمویی به وظائف بندگی و عبودیت و خاکساری خود موفق و مفتخر نشدم... ای نور دیدگان من، اطفال نازنین، ای تسلی دهندگان این قلب حزین، ای نهال های برومند آن بوستان های پر محبت و طراوت: شما سراسر قلب مرا احاطه و تصرف نموده اید. اسامی شماها دائماً در نظر، وجوه نورانیه مستبشره یک یکتان در برابر دل حاضر... گرمی آن دل های بی آرایش، آن دست های لطیف بی گناه شماها محال است دائماً به این روح افسرده و روان پژمرده حرارت نبخشند. هر هنگام یاد می آورم زمانی را که از کلاس خارج می شدید و آنقدر کوچک بودید که کفش خود را نزد من آورده می گفتید فیضی این مال پای راستم است یا پای چپم؟ و یا هنگامی که دست های حنا بسته خود را از دور به من نشانی می دادید و می فهمانید حمّام رفته اید و نظافت نموده اید و یا موقعی که در کوچه و خیابان با دست های کوچک و لطیف خود یک شاهی و صنّار در جیب من می انداختید و می گفتید: برای کتابخانه، برای حمّام، برای فقرا، برای خودت... اشک حسرت و ندامت در دیدگان پر از یأس من جمع شده با خود می گویم چرا قابلیت آن را نداشتم که بیشتر به خدمت این عزیزان کوچک خود مؤید و مفتخر شوم؟...

*

چگونه این آشیانه بر هم ریخت؟

کمی بیش از یک دهه که از عزیمت جناب فیضی از نجف آباد گذشت فلسفی



معروف به دستور آیت الله بروجردی و با موافقت دربار و دولت تبلیغات خود را علیه بهائیان از رادیو دولتی آغاز کرد. آقای منتظری که آن زمان طلبه‌ای عادی بود مأمور می‌شود که برود نجف‌آباد. وی در خاطرات خود شرحی راجع به مبارزه با بهائیان در آن دوره دارد که ما بخش مربوط به نجف‌آباد را در اینجا می‌آوریم.

ماشین یک تومان بود یک بهائی التماس می‌کرد پنجاه تومان بدهد و او را نمی‌بردند، البته همه این نبردها هم از روی ایمان نبود، خیلی‌ها از دیگران و از جو عمومی جامعه می‌ترسیدند... بالاخره با این حرکت آنها در نجف‌آباد متلاشی شدند... بعد از این قضیه متفرق شدند و در همه جا از چشم مردم خود را مخفی می‌کردند... بعد، این قضیه را ما به اصفهان هم کشانیدیم... در آنجا هم سرو صدای گسترده‌ای علیه بهائیت برپا شد... بالاخره پس از مدتی مشخص شد که مؤسس و محرک این جریان من هست». (خاطرات آیت الله حسینعلی منتظری، صفحات ۶۸ تا ۶۹). با دسیسه همین فقیه عادل بعدی، (آیت الله عظمی منتظری)، غارت و چپاول و آوارگی بهائیان نجف‌آباد آغاز شد و دولت هیچ کاری انجام نداد. حتی به دستور او مرکز بهائیان نجف‌آباد را به آتش کشیدند. آقای منتظری اعتراف می‌کند که آیت الله بروجردی «کاملاً در جریان {کارهای من} و از فعالیت‌های من خوشحال بودند». ■

در این بخش خوانندگان به روشنی می‌بینند که چگونه آرامش و آسایش مشتی بهائی بی‌آزار که نمونه‌ای از یک جامعه مترقی و روشنفکر آن زمان بودند پایمال ظلم و ستم نیروهای سیاه جهل شد: «من از آیت الله بروجردی راجع به معاشرت و خرید و فروش و معامله با بهائی‌ها سؤال کردم و ایشان در جواب {فتوایی} مرقوم فرمودند: بسمه تعالی، لازم است مسلمین با این فرقه معاشرت و مخالطه و معامله را ترک کنند... اعلامیه در سطح شهر پخش شد و تبلیغات زیادی در مساجد و جاهای دیگر انجام گرفت... با خواننده شدن این حکم، جو گسترده‌ای علیه بهائیت در نجف‌آباد ایجاد شد. آن وقت کاری که من کردم این بود که تمام طبقات و اصناف نجف‌آباد را دعوت کردم، همه علیه بهائیت اعلامیه دادند، مثلاً نانوایان نوشتند ما به بهائی‌ها نان نمی‌فروشیم، راننده‌ها امضا کردند که ما دیگر سوارشان نمی‌کنیم... خلاصه کاری کردیم که از نجف‌آباد تا اصفهان که کرایه

یادی از ژاله اصفهانی

بهروز جباری



ژاله اصفهانی از شعرای شناخته شده معاصر روز ۲۹ نوامبر ۲۰۰۷ در بیمارستانی در لندن درگذشت. او در سال ۱۳۰۰ هجری شمسی در اصفهان متولد شد و در سال ۱۳۲۵ در سن ۲۵ سالگی به اتفاق همسرش که افسر نیروی دریایی بود از ایران به شوروی مهاجرت کرد. ژاله بیشتر ایام زندگی را در خارج از ایران گذراند و بعد از انقلاب اسلامی به ایران بازگشت و پس از مدتی کوتاهی راهی دیار غرب شد و در لندن مقیم گردید. از او چندین مجموعه شعر در زمان‌های مختلف به چاپ رسید از جمله: *زنده رود* (در مسکو)، *ای باد شرطه*، *ترنم پرواز*، *موج در موج*، *خروش خاموشی*، *سرود جنگل و شکوه شکفتن*. مطالعه آثارش نشان می‌دهد که او شاعری بسیار با احساس بود با وجود مشکلات زیادی که در زندگی تجربه کرد هیچگاه ناامید نگردید و همواره به آینده امیدوار بود ولی این امید با مسئولیت همراه بود نه با آسودگی و بی‌خیالی. برای او زندگی در امید و حرکت خلاصه می‌شد. در شعر زیبای "ستاره قطبی" که با بیت:

بخند بر من پر سوز ای ستاره قطبی

تو التهاب چه دانی که روشنایی سردی
آغاز می‌شود، این طور ادامه می‌دهد:
من آن شراره سوزان قلب گرم زمینم
تو آن ستاره آسوده سپهر نوردی
چه سود زان همه زیبایی خموش فسونگر
اگر نداری سوزی و گرنه نداری دردی
چه ارزشی بود آن زندگانی ابدی را
اگر که نیست امیدی و گر که نیست نبردی
نمی‌دهم به تو یک لحظه عمر کوتاه خود را
هزار قرن اگر زندگی کنی و بگردی
متاب بر من بی‌تاب ای ستاره قطبی
که من شراره گرمم تو روشنایی سردی

(خروش خاموشی، ص ۳۷۱)

گاهی تأثیر مطالعه شعر بر شخص چنانست

که احساس می‌کنید او از زیان شما سخن می‌گوید. چنین احساسی ارزش آثار شاعر را چندین برابر می‌کند و این یکی از دلایل علاقه من به آثار ژاله اصفهانی است. مثل شعر "کلاغ" که گویی در انتقاد از کسانی سروده شده که به اعتقادات گروهی از مردم که سال‌ها در کنارشان زندگی می‌کردند با همه تازگی‌هایی که داشت هیچگاه توجه نکردند.

روی درخت گردوی گس آن کلاغ پیر
صد سال خانه کرد و هزاران هزار بار
گردو از آن درخت بدزدید و خاک کرد
هر بار روی خاک،

منقار خویش را ز کثافات پاک کرد
یک بار هم ندید

آن بلبل جوان غزلخوان باغ را
یا دید و حس نکرد،

آن روح عاشقانه دور از کلاغ را

(خروش خاموشی، ص ۲۱۷)

و در شعر زیر در نهایت زیبایی و اختصار این نکته را بیان می‌دارد که دوست دارد جهان به صورت یک وطن در آید:

مرا بسوزانید

و خاکستم را

بر آب‌های رهای دریا برافشانید

نه در برکه

نه در رود

که خسته شدم از کرانه‌های سنگواره

واز مرزهای مسدود

(سرود جنگل، ص ۳۵)

در سال‌های اخیر که مسئله مهاجرت و غربت برای خیلی از ایرانی‌ها مطرح است شعر پرندگان

مهاجر او که قسمتی از آن در زیر آمده در میان اشعار شعرای معاصر جایگاهی خاص دارد:

پرندگان مهاجر در این غروب خموش

که ابر تیره تن انداخته به قلّه کوه

شما شتاب زده راهی کجا هستید

کشیده پر به افق تک تک و گروه گروه

چه شد که روی نمودید بر دیار دگر

چه شد که از چمن آشنا سفر کردید

مگر چه درد و شکنجی در آشیان دیدید

که عزم دشت و دمن‌های دورتر کردید

پرندگان مهاجر دلم به تشویش است

که عمر این سفر دورتان دراز شود

به باغ باد بهار آید و بدون شما

شکوفه‌های درختان سیب باز شود

به دوش روح چه سنگینی دل آزاری است

خیال آنکه رهی نیست در پس بن بست

برای مردم رهرو در این جهان فراخ

هزار راه رهایی و روشنایی هست

(خروش خاموشی، ص ۳۵۴)

در آثار شعرای سال‌های اخیر گاهی با آثاری مواجه می‌شوید که هر قدر فکر می‌کنید منظور شاعر را در نمی‌یابید و معنی شعر را در نمی‌یابید. ولی آثار ژاله کاملاً روشن و قابل فهم است و همه جنبه‌های زندگی مردم را در بر می‌گیرد.

دکتر شفیع کدکنی یکی از دلایل شعر خوب را رسوب در حافظه می‌داند که به نظر من واقعیتی است و اگر این نظر را بپذیریم باید بگوییم که خیلی از آثار ژاله در حافظه‌ام جا گرفته است. او نیز این معنا را در شعر "شاد بودن هنر است" به صورت دیگری بیان می‌دارد:

زندگی صحنه یکتای هنرمندی ماست
هرکسی نغمه خود خواند و از صحنه رود
صحنه پیوسته بجاست
خرم آن نغمه که مردم بسیارند به یاد

(شکوه شکفتن، ص ۳۱)

شعر دلنشین زیر تحت عنوان گیاه وحشی
کوهم یکی از آثار با احساس ژاله است که به
عنوان نمونه دیگری از کارهایش آورده می شود:
گیاه وحشی کوهم نه لاله گلدان
مرا به بزم خوشی های خودسرانه مبر
به سردی خشن سنگ خو گرفته دلم
مرا به خانه مبر
زادگاه من کوه است
ز زیر سنگی یک روز سر زدم بیرون
به زیر سنگی یک روز می شوم مدفون
سرشت سنگی من آشیان اندوه است
جدا زیار و دیارم دلم نمی خندد
زمن طراوت و شادی و رنگ و بوی مخواه
به غیر حسرت پر خشم و آرزوی مخواه
گیاه وحشی کوهم در انتظار بهار
مرا نوازش و گرمی به گریه می آرد
مرا به گریه میار

(خروش خاموشی، ص ۳۰۴)

*

من متأسفانه آشنایی و دوستی نزدیک با او
نداشتم فقط یکی دو بار در انجمن ادب و هنر ایران
که هر سال در لندن تشکیل می گردد ژاله را
ملاقات کردم و چون مسئول اداره جلسات شعر
خوانی بودم یکبار او را دعوت به آمدن روی
صحنه کردم و او آمد و شعری زیبا خواند و در
همان جلسه یکی از آثار او را که بسیار مورد

علاقه من است خواندم و فراموش نمی کنم که او
خیلی تحت تأثیر قرار گرفت. شعر مذکور که امید
به آینده بهتر را در ذهن زنده نگاه می دارد در
پایان این یادداشت آورده می شود. روانش شاد و
یادش در خاطره ها گرمی باد.

ز ابر تیره باران خواهد آمد
چه باران آبخاران خواهد آمد
بشوید خار و خس را از در و دشت
صفای سبزه زاران خواهد آمد
به کام تشنگان پر تکاپو
زالال چشمه ساران خواهد آمد
مزن فریاد ای مرغ شب آهنگ
چه سود از نغمه گردل را کند تنگ
سحرگاهان به گلزار شکوفان
پرستوی بهاران خواهد آمد
کبوتر نامه زرین به منتقار
ز اوج کوهساران خواهد آمد
غم هجران نماند جاودانه
زمان وصل یاران خواهد آمد
ز پای تپه تقدیر برخیز
فراز قله با تندر در آمیز
که بر این دشت خواب آلود خاموش
هیاهوی سواران خواهد آمد
تلاش آنکه در ره جان فدا کرد
به یاد رهسپاران خواهد آمد
نخستین پرتو صبح طلایی
سوی شب زنده داران خواهد آمد
زمان شور و تکاپو آفرین است
هزاران راه نوروی زمین است
و قرن آبستن نظمی نوین است
چه خرم روزگاران خواهد آمد ■

در سوک نقاشی نامدار مارکو گریگوریان

عبدالحمید اشراق

محمد مدبّر، مارکو گریگوریان و حسین
قوللر آقاسی، ۱۳۳۹ در کارگاه مارکو



بعد از اینکه سال‌های خروشان انقلاب ایران هر یک را به گوشه‌ای پرتاب کرد من نیز از مارکوی محبوب و دیگر دوستان جدا شدم. ولی ارتباط ما با او برقرار بود.

هنرمند بی‌قرار در سن ۳۳ سالگی عضو هیئت داوری بی‌ینال و نیز شد و پس از مراجعت به ایران بی‌ینال ایران را که ۶۳ سال از بی‌ینال و نیز عقب بود در کاخ

ابیض پایه‌گذاری کرد و دبیری آن را هم خود بر عهده گرفت. او می‌گفت هنر معاصر ما گمنام مانده و مردم با علاقه و شوق لازم به آن نمی‌نگرند، و اضافه می‌کرد: پراکندگی و تشتتی که هم اکنون در افکار عامه نسبت به هنر حکمفرماست زائیده‌ی تشتت و بی‌نظمی در هنر ماست. استاد احسان یارشاطر نظر خود را در مورد بی‌ینالی که مارکو ترتیب داده بود اینطور بیان نمود: پس از افول هنر مینیاتور از اواخر دوره صفوی، و دوره کوتاهی از طبیعت‌نگاری که با کمال الملک آغاز شد و به شاگردان وی پایان یافت این نخستین باری است که در هنر نقاشی ایران آثار جنبش و حیات واقعی دیده می‌شود و نیز شاید نخستین باری است در ایران

نخستین جرقه‌های کم‌رنگ نقاشی نوگرا توسط ابوالحسن صدیقی آغاز و پس از آن توسط جلیل ضیاءپور ادامه یافت. ولی بنیان‌گذار حقیقی مکتب نوگرایی نقاشی را در ایران باید مارکو گریگوریان دانست. وی با نخستین قدم خود یعنی تأسیس یک گالری به نام استتیک در سال ۱۳۳۳ مصمم به روشن نمودن و شعله‌ور کردن این مشعل گردید. این گالری برخلاف گالری آپادانا که در سال ۱۳۲۸ توسط هوشنگ آجودانی، حسین کاظمی و محمود جوادی‌پور تأسیس شده بود فقط آثار هنری را به نمایش می‌گذاشت و در آن از سخنرانی و گفتگو خبری نبود. مارکو این

که نقاشی از راه باریک خود به درآمده و قدم در شاهراه نهاده است.

مارکو در ادامه جنبش و حرکت خود به نقاشی خاکی عامیانه رو آورد. گویا اینکه این نقاشی قبلاً توسط یک هنرمند امریکایی آغاز شده بود ولی مارکو به



پس از انقلاب با مهاجرت به نیویورک گویا اینکه کارهای خاکی اش کمتر شده بود ولی فوت ناگهانی دختر بیست و چند ساله اش سابرینا باز مسأله خاک و اثر خاک را در ذهنش بیدار کرد زیرا او خاک را نمادی از مرگ می دانست.

مارکو ایرانی و ارمنی تبار عاشق فرهنگ عامی ایران بود. نوگرایی و آینده نگری او در نقاشی الهامی شد برای دیگر هنرمندان چون پرویز کلانتری و غلامحسین نامی. بعد از انقلاب نامش در ایران در همه جا حذف شد و کسی یادی از او نکرد. جز در کتاب *دانشنامه ایرانیان ارمنی* به قلم ژانت لازاریان که در سال ۱۳۸۳ نگاشته شد. همه عمر در آرزوی سفر به ایران بود و آرزو داشت کارهایش در محلی در اصفهان نگاه داشته شود. ولی با این تقاضای او موافقت نشد. کارهایش را به ارمنستان برد. در آنجا دزدان شبانه بخش بزرگی را به تاراج بردند. بقیه را به دولت ارمنستان سپرد که در موزه‌ای نگاهداری شود. وی در ۸۲ سالگی وفات کرد. پس از مرگش (شهریور ۱۳۸۶) با همه کم لطفی که پس از انقلاب در ایران به او شده بود با ترتیب سخنرانی‌ها و جلساتی خواستند جبران بی عاطفگی که به او شده بود کرده باشند. ولی او بجای ایران در ارمنستان به خاک سپرده شد. روحش شاد باد. ■

طرز ارزنده تری آن را در ایران معرفی کرد. ابتدا مخاطبی نداشت و همه با دید دیگری به آن می نگریستند. این تازگی برای جامعه غریب بود. اما عشق او به هنر عامیانه با نگاهی دیگر بود. می گفت پس از چهار سال اقامت در ایتالیا برای تحصیل در بازگشت عینکم را عوض کردم و با عینک دیگری محیط را می دیدم. به هر کجا در کوچه و بازار در اطرافم نگاه می کردم جز هنر چیزی نمی دیدم. ابتدا کارهایش را با خاک نرم و بعد با گل رس که به قول خودش بیانگر مرگ بود شروع کرد و سپس به زندگی مردمی پرداخت. هر یک از آثارش بحثی خاص دارد. در نمایشگاهی که چند سال پیش در شهرداری پاریس آثاری از هنرمندان را به نمایش گذاشت تابلوی اثر مارکو نان سنگگ (عکس بالا) و تابلوی دیزی و گوشت کوبیده و مخلفات آن بحث برانگیز شده بود. شاید جمله مارکو که همیشه تکرار می کرد هر تصویر و نقش باید قدرت بیانی خودش را داشته باشد، در ذهن متبلور می شد.

معرفی کتاب

فریدون وهمن

The Bahá'ís of Iran, Socio-historical studies,
Edited by Dominic Parviz Brookshaw & Seena
B. Fazel; Routledge New York and London;
2008.

بین‌المللی منتشر شده است.
این کتاب سه حوزه مشخص را مورد بررسی
قرار می‌دهد.

دیانت بهائی در ایران، مطالعات اجتماعی-تاریخی؛
به کوشش دومینیک پرویز بروکشاو و سینا فاضل؛
نشر Routledge لندن؛ ۲۰۰۸.

اول: گسترش و تحکیم اساس جامعه بهائی
در این بخش دکتر مهرداد امانت که رساله
دکترای خود را در همین موضوع از دانشگاه
کالیفرنیا گذرانده ایمان یهودیان را به دیانت
بهائی با مقاله "ظهور موعود و تحوّل هویت،
گرویدن یهودیان ایران به دیانت بهائی" مورد
بررسی قرار داده و دکتر فریدون وهمن استاد
ادیان و زبان‌های کهن ایرانی در دانشگاه
کپنهاگ به مطالعه چگونگی ایمان زردشتیان به
دیانت بهائی پرداخته است.

ایمان گروه بزرگی از یهودیان و زردشتیان
ایران به آیین بهائی در قرن نوزدهم و اوایل قرن
بیستم از اهمیت خاصی برخوردار است. این
دو اقلیت کهن دینی همواره در ایران مورد ستم
و ظلم بودند و مخصوصاً از دوران صفویه به
این سوء رفتار مسلمانان با ایشان تعصب‌آمیز،
خشن و غیر انسانی بوده است. اینکه چه عاملی
سبب ایمان ایشان به دیانت بهائی با سابقه
اسلامی‌اش شد، و اینکه چرا حاضر شدند با
این تغییر دین حتی مورد تبعیض و ظلم

کتاب *دیانت بهائی در ایران* را می‌توان از
مهم‌ترین آثاری دانست که در سال‌های اخیر
در باره دیانت بهائی نشر شده. اگر چه تاکنون
چند اثر تاریخی مهم در زمینه تاریخی بابی-
بهائی توسط ناشرین غیر بهائی به زبان انگلیسی
منتشر شده ولی دامنه مطالعات در مورد جامعه
بهائی ایران و بررسی کیفیت آن بیشتر محدود به
مسائل تاریخی بوده است. این نقص در میان
آثار فارسی نیز دیده می‌شود و جز مقالاتی که
کما بیش در مجله *پیام بهائی* نشر شده اثر
دیگری که به تاریخ اجتماعی جامعه بهائی
بپردازد در دست نداریم.

کتاب حاضر کوششی است در جبران این
کمبود که نه تنها حوزه‌های تازه‌ای از مطالعات
بهائی را مورد بررسی قرار داده، بلکه در تدوین
آن پژوهندگان بهائی و غیر بهائی شرکت
داشته‌اند و کتاب توسط ناشری معتبر و

شدیدتری از سابق قرار گیرند نکاتی است که در این دو تحقیق مورد بررسی قرار گرفته است.

حوزه دوم که در این کتاب مورد پژوهش قرار گرفته نقش دیانت بهائی در فعالیت‌های فرهنگی، بهداشتی و اجتماعی جامعه ایران است. دکتر دومینیک پرویز بروکشاوا استاد



مدارس از کیفیت ممتازی برخوردار بود و در آن نه تنها دانش‌آموزان بهائی بلکه دانش‌آموزانی از هردین و آیین تحصیل می‌کردند. این مقاله شامل اسامی تقریباً تمامی این مدارس است که همگی آنها به دستور دولت در سال ۱۹۳۴ تعطیل شد.

سومین مقاله این بخش از دکتر سینا فاضل استاد روان درمانی دانشگاه آکسفورد و دکتر مینو فؤادی استاد دانشکده سلطنتی طب لندن با عنوان ”بررسی‌های مقدماتی در مورد فعالیت‌های بهداشتی بهائیان در ایران“ است. اینگونه فعالیت‌ها از ساختن حمام دوش که اهمیت ویژه‌ای در پیشگیری از بیماری‌ها داشت آغاز شد و با تأسیس بیمارستان صحت و درمانگاه‌های دیگر و سرانجام بیمارستان میثاقیه ادامه یافت. این مقاله بحثی در مورد وضع ناگوار بهداشت در ایران در دوره قاجار و واگیری‌های همگانی که به مرگ‌های دسته‌جمعی می‌انجامید دارد. هم‌چنین هدف از تأسیس بیمارستان صحت که اساسنامه آن به رهنمود حضرت عبدالبهاء تهیه گردیده بود مورد بررسی قرار گرفته است.

چهارمین مقاله این بخش از دکتر کاویان میلانی با عنوان ”دیدگاه‌های بهائی در مورد نهضت مشروطیت ایران“ است. دکتر میلانی که مقالاتی دیگر در مورد تاریخ امر بهائی نگاشته در مقاله کنونی در زمینه مطالبی که از سوی برخی در مورد پشتیبانی بهائیان از نیروی

زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه کمبریج مقاله‌ای با عنوان ”تشویق و تعلیم در الواح حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء به بانوان بهائی ایران و هند“ نگاشته و در آن به اهمیت و نقش برجسته بانوان در ایجاد تحرک در جامعه بهائی و جامعه غیر بهائی اطراف خود اشاره کرده است. وی این فعالیت‌ها را زیر تأثیر الواح و رهنمودهای حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء خطاب به بانوان بهائی ایران و هند می‌بیند. در صدها لوح که از قلم مظهر امر، و مرکز میثاق خطاب به بانوان صادر گردیده زنان و دختران به تحصیل علم، به عفت و عصمت، و به تبلیغ دیانت بهائی در میان دیگر زنان تشویق گردیده و به اهمیت نقش مادر در تربیت فرزند آگاه گشته‌اند. مقاله دیگر این بخش از دکتر موژان مؤمن محقق معروف است با عنوان ”مدارس بهائی در ایران“. این مقاله تحقیق جامعی در مورد ده‌ها مدرسه دخترانه و پسرانه بهائی است که به همت و کوشش بهائیان، حتی در دهات کوچک و کوهپایه‌های ایران، به تشویق حضرت عبدالبهاء تأسیس شد. این

استبداد در زمان مشروطیت مطرح می‌گردد بحث می‌کند. دکتر میلانی با نقل بخش‌های گوناگونی از آثار حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء در مورد حکومت قانون و حکومت مشروطه به بررسی اوضاع سیاسی ایران در دوران مشروطیت پرداخته و پایگاه بهائیان را در سال‌های گوناگون مورد مطالعه قرار داده است. بخش سوم کتاب شامل پنج مقاله در مورد **وضع اجتماعی بهائیان در ایران، مسأله تبعیضات و فشارهای شدید بر جامعه** و اینگونه مسائل است.

الیزساناساریان استاد علوم سیاسی دانشگاه کالیفرنیا جنوبی در مقاله‌ای با عنوان "مقایسه‌ای نسبی در مسائل دین بهائی و چشم‌اندازهای تغییر در آینده" مقایسه‌ای بین وضع جامعه یهودی ایران و جامعه بهائی به دست می‌دهد و پس از ارائه نظریات برخی از پژوهندگان درباره سبب و علت دشمنی با اقلیت‌ها و اینکه چگونه افرادی با اندیشه غیر دینی نیز در حمله و تعصب به اقلیت‌ها با متعصبین مذهبی شریکند، به قضیه تبعیضات و تعصبات علیه دیانت بهائی می‌پردازد. ساناساریان امید فراوان به نسل جوان آینده ایران دارد و امیدوارست اگر این نسل به دام مادی‌گری و تقلید از غرب نیفتد بتواند آینده روشن‌تری برای مردم ایران بسازد.

مقاله بعدی به قلم دکتر عباس امانت استاد تاریخ معاصر در دانشگاه ییل آمریکا است که "ریشه‌های تاریخی تضییقات علیه بابیان و بهائیان در ایران" را مورد بررسی قرار می‌دهد. دکتر امانت تضییقات علیه بهائیان را در یک

قرن و نیم گذشته عامل مؤثری در آشکار شدن طبیعت تعصب‌آمیز شیعه و عدم تحمل هر نوع انحراف از آن مذهب می‌داند. نویسنده معتقد است که هنوز تحقیقات کافی در مورد تضییقات بهائیان، علت و سبب و نتایج آن انجام نشده و جای تاریخ و یا تاریخ‌های متعدد در این زمینه خالی است. امانت به این امر اشاره می‌کند که احساسات ضد دینی نسبت به بابیان و بهائیان اولیه که با برچسب "مرتد" بازتاب می‌یافت در سال‌های دوره پهلوی به بعد به اتهامات سیاسی و اخلاقی همراه شد و دامنه آن آنقدر گسترش یافت که شهرت بهائیان را به نیکنامی و صداقت و درستکاری تا حدی خدشه دار ساخت. امانت سوای علل دینی، دیگر انگیزه‌هایی که موجب فعالیت‌های ضد بهائی شده برمی‌شمارد از جمله روانشناسی جامعه و برچسب غیر خودی به بهائیان زدن در برابر خودی به قاطبه شیعه ایرانی.

نهمین تحقیق این کتاب مقاله‌ای از دکتر ه. ی. شهابی استاد روابط بین‌المللی دانشگاه Boston بوسطن آمریکا است. در این مقاله که "کالبد شناسی تعصب، تأملی در احساسات ضد بهائی بی‌دینان (سکولارهای) ایرانی" نام گرفته این سؤال مطرح گردیده که چرا علاوه بر متعصبین مذهبی گروهی روشنفکر که هیچگونه علایق دینی ندارند و حتی ضد آخوند هستند نسبت به دیانت بهائی دارای احساسات مخالف می‌باشند. نویسنده سپس یافتن پاسخ در این زمینه می‌پردازد و دلایلی مثل تهمت، ایجاد نفاق و دوگانگی در جامعه ایران، به تئوری توطئه و یادداشت‌های جعلی که به نام

کینیا دارالقوروقی منتشر نموده‌اند و دیگر توهمات را برمی‌شمارد. سپس به مطالب دیگری که دستاویز مخالفان جامعه بهائی است اشاره می‌کند.

پس از بحثی درباره اینکه چگونه ناسیونالیست‌های ایرانی اعتقاد به وحدت عالم انسانی و جهانگرایی در دیانت بهائی را بهانه‌ای برای مخالفت با این آیین قرار می‌دهند نویسنده مقاله را با این مطلب که بهائیان فرهنگ و ادب ایران را ارج می‌نهند، ایران را مهد امرالله می‌دانند، زبان فارسی را مقدس و محترم می‌شمارند و فرهنگ ایران را از طریق عید نوروز و زبان فارسی با خود از یوگاندا تا ساموا می‌برند مقاله را ختم می‌کند.

دهمین مقاله این مجموعه از دکتر محمد توکلی طوقی با عنوان "اسلام و مبارزات ضد بهائی در ایران" است. این مقاله با اندکی تغییر ترجمه مقاله‌ای از همین نویسنده است که قبلاً در مجله *ایران نامه* شماره مخصوص جوامع غیر مسلمان نشر شده بود و همان زمان به صورت ضمیمه *پیام بهائی* منتشر شد.

دکتر توکلی مقاله را با تأکید بر چگونگی بیگانه سازی دیانت بهائی در ایران از سال ۱۳۲۰ شمسی به بعد آغاز می‌کند. به نظر نویسنده این مقاله انجمن‌های تبلیغات اسلامی و سازمان‌های دینی و دیگر جنبش‌های اسلام‌گرا در ایران تماماً با هدف مخالفت و مبارزه با دیانت بهائی ایجاد شد. از این زمان بود که به رهبری آیت‌الله بروجردی در تمام مدارس تعلیم تعلیمات دینی اجباری شد و به واقعه فلسفی و تخریب حظیره القدس و دیگر

قضایا انجامید و حتی برای مقابله با کلاس‌های درس اخلاق بهائی کتاب‌هایی به نام *اخلاق گلشنی* از طرف انجمن‌های دینی تدوین گردید و حوزه‌های دینی شروع به فرستادن طلاب و مآلها به دهات و قصبات برای مبارزه با تبلیغات بهائیان نمودند.

در واقع مقاله دکتر توکلی بررسی جوانب بهم پیوسته بهائی ستیزی و اسلام‌گرایی در ایران است. وی معتقد است بیشتر رهبران انقلاب اسلامی ایران پرورش یافته حوزه‌های ضد بهائیت هستند و تا به آنجا می‌رود که تحول فکر شیعی را در مورد مسأله آخر زمان و نیز انقلاب اسلامی ایران را نیز حاصل بهائی ستیزی که در آن سالیان آغاز شد می‌داند. استدلال او بر اساس اسناد و مدارکی است که جا به جا برای اثبات نظریه خود ارائه می‌نماید.

آخرین مقاله این مجموعه از دکتر رضا افشاری در مورد تجاوز به حقوق انسانی بهائیان در ایران است. ابتدا بحثی درباره ماهیت سیاسی و فرهنگی فعالیت‌های ضد بهائی رژیم دارد و به سازمان‌ها و تشکیلات ضد بهائی پیش از انقلاب مثل انجمن حجّیه می‌پردازد. سپس با توجه به آمار و اسناد مخصوصاً بیانیه‌های سازمان ملل متحد سیاست ضد بهائی رژیم را در هر دهه تشریح می‌نماید. در هر کدام از این سرفصل‌ها شرح گویایی همراه با اسناد و مدارک گوناگون ارائه شده است.

مقاله حاضر فقط شامل معرفی اجمالی مندرجات این کتاب گرانقدر بود بدون آنکه به کیفیت مقالات و سبک و سنگین کردن مطالب پرداخته شود. ■

عشق

هوشمند فتح اعظم

خرم آن عاشق که در میدان عشق
در تمنای بخون غلطیدن است
ای خدا زین عشق محروم مساز
از تو تأیید و ز من کوشیدن است

* به آن دختر کوچک *

از همکار پیام بهائی

طفل مرا نظاره کن و آن تلاطمش
آن خوشتر از شکفتن گل‌ها تبسمش
نازک‌تر از لطیف‌ترین لاله‌های دشت
شاداب و سرکشیده چنان ساق گندمش
همچون سپیده سحری دلکش است و نغز
مفتون طلعتش همه خورشید و انجمش
هرگز شنیده‌ای تو نوای کبوتران؟
اینک بیا و بشنو از آن به ترتمش
پستان مام خویش چو می‌گیرد آن رضیع
حیران شوی ز قوت شوق و تداومش
با رقص دست و پای چه می‌گوید آن عزیز؟
من مانده در شگفتی پیغام مبهمش
نوزاد یک دو ماهه و این قدر جنب و جوش؟
انگشت حیرتم بلب است از تقدمش!
آخر سپتامبر ۱۹۹۲

* تقدیم به همه والدینی که نوزادی دارند

چشم بگشا چشم بهر دیدن است
روز دیدار و گه شوریدن است
سینه دلدادگان خمخانه‌وار
از شراب عشق در جوشیدن است
نغمه‌های عشق بی لفظ و زبان
در جهان در کار جان بخشیدن است
ابر فروردین بگوش کشتزار
رمز عشقش نم‌نمک باریدن است
قصه خورشید و مهرش بر زمین
گرم کردن سوختن تابیدن است
غنچه دل داده رازش با نسیم
سرخ گشتن و اشدن خندیدن است
سرو آزاد و زبان حال او
نرم نرمک در چمن بالیدن است
گفتگوی بید مجنون با نسیم
سرفرود آوردن و لرزیدن است
از نوای عشق پر شد این جهان
خرم آن کش طاقت بشنیدن است
خرم آن پای که اندر بزم عشق
از طرب در وجد و پا کوبیدن است
خرم آن دستی که اندر باغ عشق
دست اندر کار خوشه‌چیدن است
خرم آن سرکاندر این درگاه عشق
بر سر تاج وفا پوشیدن است

یادی از سرکار جاوید دخت خادم

مدّت ۳۶ سال، در جامه مؤلف زندگی نامه همسرگرا نمایه اش، اما بیش از هر امر دیگری، این قوا شور و شوق تزلزل ناپذیری جهت تبلیغ در وی ایجاد می نمود که در تشکیل بیوت تبلیغی به مدّت چهل سال ادامه یافت».

محفل روحانی ملی بهائیان ایالات متّحده نیز ضمن نامه ای در سپاس از خدمات خانم خادم از جمله چنین نگاشته اند: «یاد خانم خادم به مناسبت خدمات آموزنده و پرورنده خود به امر مبارک در خاطره ها خواهد ماند، از جمله خدمات خستگی ناپذیرش در مدتی بیش از ۳۰ سال به عنوان یکی از اعضای هیئت معاونت و حراست شجاعانه وی از عهد و پیمان الهی».

خانم جاوید دخت جاوید در ۱۵ ماه جون سال ۱۹۱۳ در دامان خانواده ای بهائی در طهران چشم به جهان گشود تحصیلات مقدماتی را در مدرسه دخترانه تربیت به پایان رساند. در جوانی مجذوب جوانی شد که پدرش از جانب حضرت عبدالهء به افتخار لقب «خادم» ملقب گردیده بود. جناب ذکراالله خان خادم و جاوید دخت



متصاعد الی الله سرکار خانم جاوید دخت خادم همسر ایادی امرالله جناب ذکراالله خادم اول جولای سال جاری در نود و چهار سالگی به ملکوت ابهی صعود نمود.

خانم خادم در رشد امرالله در ایالات متّحده در اواخر قرن بیستم تأثیر داشت، خواه به عنوان همسر جناب خادم از طریق حمایت از فعالیت های آن ایادی محبوب امرالله، خواه به عنوان یکی از اعضای هیئت معاونت به مدّت سی و شش سال، و خواه در جامه میزبانی مهربان برای مبتدیان و یاران در جلسات تبلیغی پر ثمری که به مدّت ۴۰ سال در منزل حضرات خادم دائر بود.

بیت العدل اعظم الهی در مرقومه ای خطاب به محفل روحانی ملی بهائیان ایالات متّحده ضمن ابلاغ مراتب همدردی خود مرقوم فرموده اند: «آن کنیز ثابت قدم و زنده دل جمال قدم، با شخصیتی جدّاب و منشی کریمانه از قوای باطنی ناگزیری استمداد می نمود که سبب می گردید مساعی گوناگونش در میدان خدمت به امرالله تداوم یابد بدین قرار: در نقش مادر پنج فرزند، در سمّت عضو هیئت معاونت به

خانم در سال ۱۹۳۳ به ازدواج هم درآمدند و در خانه‌ای زندگی می‌کردند که فضایش به گفته دخترشان خانم ژنا خداداده: «کانون آشتی و محبت و هماهنگی بود، هرگز بحثی در این باره نبود که کدامیک از این دو گزینه مهم‌تر است: امر بهائی یا حیات خانواده؟ این معضل اصلاً وجود نداشت زیرا که این دو توأم و جدائی ناپذیر بود.»

جاوید دخت خانم در شرح حال جناب خادم اذعان نموده که حیات روحانی خود را متأثر از وفاداری و ایمان جناب خادم به امر مبارک می‌داند. جناب خادم اصرار می‌ورزید که نسبت به مؤسّسات امر مبارک نهایت احترام مراعات شود. همچنین عشق سرشار وی به حضرت ولیّ امرالله، به اعضای خانواده خود، به تازه تصدیقان و به همه نوع انسان بر حیات روحانی خانم خادم اثر گذاشت.

جناب خادم که از سال ۱۹۵۲ به سمت ایادی امرالله منصوب گردیده و سال‌ها نیز عضو محفل روحانی ملّی ایران بود، از تشویق و حمایت و حکمت جاویددخت خانم بهره‌ها می‌برد. هنگامی که جناب خادم به زیارت ارض اقدس می‌رفت و نیز در سفرهای ایشان در سراسر ایران در دهه سی و چهل میلادی و نیز در بسیاری از کشورهای آسیا و افریقا خانم خادم همراه ایشان بود. نقطه اوج این سفرها زیارت ارض اقدس و دیدار با حضرت ولیّ امر بود.

حضرات خادم در سال ۱۹۵۳ جهت شرکت در مراسم افتتاح امّ المعابد غرب، وارد ایالات متّحده شدند و خانم خادم اولین تجربه خود را در زمینه تبلیغ امر الهی در امریکای

شمالی کسب نمود.

جناب خادم عهده‌دار هماهنگ کردن فعالیت‌های حضرات ایادی در نیمکره غربی شد. بدین ترتیب در سال ۱۹۶۰ خانواده خادم از ایران به شَمپین Champaign در ایالت ایلینوی نقل مکان کرد.

در اغلب جلسات تبلیغی که در منزل خانواده خادم بیش از چهل سال تشکیل می‌شد همواره حدود ۵۰ تن شرکت می‌کردند خواه محل اقامت شَمپین یا نیویورک بود خواه در ناحیه شیکاگو.

جاویددخت خانم در سمت عضویت هیئت معاونت به فعالیت‌های گوناگون در بخش مرکزی و همچنین شمال شرقی ایالات متّحده مبادرت می‌نمود و یاران را به اتّحاد عمل تشویق می‌کرد و راه‌های حصول وحدت جامعه را به آنان می‌آموخت.

خانم خادم در اجرای برنامه‌هایی که در مدارس بهائی طرح شده بود، شرکت می‌کرد و در مدرسه بهائی لوهلن و گرین‌ایکر فعالانه مشارکت می‌کرد. خدمات امری جاویددخت خانم تا آنجا که سلامت وی اجازه می‌داد حتی تا ۹۰ سالگی ادامه داشت.

از خانم و آقای خادم خانواده بزرگی بر جای مانده که شامل دو دختر، سه پسر، یک خواهر، دو برادر و نیز ۱۴ نوه و ۱۷ نتیجه.

یادش گرامی و روانش غرقه مهر ایزدی باد.

ترجمه به اختصار از امریکن بهائی

پیام بهائی صمیمی‌ترین مراتب تسلیت خود را به بازماندگان خانم جاویددخت خادم تقدیم می‌کند. ■

از کلخن فانی به گلشن باقی

بهائی هم راه یافته بود. چنانکه خودش برای خانواده‌اش شرح داده بود مقصودش نجات بهائیان از گمراهی بود. پس از مدتی مطالعه و مباحثه به حقانیت دیانت بهائی پی برد و نور ایمان چنان در زجاجه قلبش برافروخت که از همان عنفوان شباب از افراد فعال و خدمتگزار جامعه بهائی گردید و با علاقه و جدیت به کسب معارف امری پرداخت.



محمود افشاریان

محمود افشاریان در سال ۱۹۴۸ با ویکتوریا ایمن ازدواج کرد و به اتفاق برای شرکت در نقشه مهاجرت به خرمشهر عزیمت کردند. افشار علاوه بر مشارکت فعال در تشکیلات امری در خرمشهر و آبادان با هدایت و تشویق ایادی عزیز امرالله جناب فیضی و همکاری صمیمانه با جناب محمد حسین روحانی در تسهیل عزیمت مهاجران به نقاط مختلف عربستان به خدمات فائده توفیق یافت. در آغاز جهاد کبیر اکبر خانواده‌اش را به طهران منتقل نمود و برای استقرار در یکی از نقاط مهاجرتی در افریقا به ممالک افریقای شرقی شتافت. ولیکن کوشش‌هایش برای کسب اجازه اقامت دائم یا طولانی در آن صفحات به نتیجه مطلوب نرسید.

آقای محمود افشاریان در نوروز ۱۹۲۳ میلادی در طهران در خانواده‌ای مسلمان و متمسک متولد شد و از اوان جوانی همزمان با تحصیلات رسمی به کسب معلومات در معارف دینی و مسائل روحانی می‌پرداخت، و بدین سبب در دورانی که مشغول تحصیل در رشته مهندسی راه و ساختمان بود در جلساتی که شریعت سنگلجی در شب‌های جمعه برای وعظ و خطابه ترتیب می‌داد حاضر می‌شد. محور و هدف سخنان سنگلجی تخطئه امر بهائی و ترغیب حاضران به دوری جستن از بهائیان بود. چون محمود جوان براستی درصدد تحقیق در مسائل دینی بود به راهنمایی و تشویق یکی از بستگانش به محافل تبلیغی



شیوا روحانی (ابرار)

خانم شیوا روحانی (ابرار) در ۸ ژانویه ۱۹۴۹ در خانواده‌ای بهائی در طهران به دنیا آمد در سن ۹ سالگی (۱۹۵۸) همراه پدرش طرازالله ابرار و مادرش کیان متحده به کشور فرانسه مهاجرت کرد. از همان سنین طفولیت و عنفوان جوانی کمر خدمت به امر جمال مبارک بست. شیوا عاشق تبلیغ بود و تمام امور زندگی خود را بر اساس نشر نفعات الهی قرار می‌داد. گویی بند بند وجودش به عشق تبلیغ سرشته بود. در دوران دبستان در مدرسه‌ای کاتولیکی بود که شیوا دریافت چه اندازه تعالیم بهائی جوابگوی خواسته‌های انسان امروز است و این را به کرات ذکر می‌کرد. از سال‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۸ در شهر نیس Nice و در شهر مارسلی Marseille مقیم بود و سپس دوران تحصیلات دانشگاهی را در شهر دانشگاهی اِکس آن پروانس Aix en Provence در جنوب فرانسه گذراند و از ۱۹۷۶ در شهر کرتی Crèteil در حومه پاریس مقیم شد.

شیوا حضوری همیشگی در جلسات و در فعالیت‌های تبلیغی داشت. در هر کجا که بود روح مجلس و رونق آن جمع می‌بود. اولین کسی بود که مسئولیت می‌پذیرفت و با دل و جان به خدمت بر می‌خاست و دیگران را تشویق می‌کرد. همیشه در میدان عمل حاضر

پس از مراجعت به طهران به اتفاق خانواده عازم انگلستان شد و در لندن اقامت نمود و در آن دوران به همکاری صمیمانه با جناب سلیم نونو در امور مربوط به حقوق‌الله و جمع‌آوری تبرعات و مساعدت به مهاجرین و سایر خدمات امری مألوف گردید. از جمله اقدامات وی خریداری و اهدای قصر افجه که مدتی محل اقامت حضرت بهاء‌الله بود و نیز مشهد و مدفن جناب بدیع و تقدیم تبرعات کریمانه برای خریداری برخی اماکن تاریخی در ارض اقدس و نیز تأسیسات جدید مدارس بهائی در هند و ماکائو را می‌توان نام برد.

محمود افشاریان بطور طبیعی و ذاتی عشق و علاقه خاصی به کمک به دیگران و رفع مشکلاتشان داشت و در این امر آشنا و بیگانه برایش تفاوت نداشت... از کمک کردن به دیگران و سرمایه‌گذاری بلاعوض برای نیازمندان بدون تظاهر و خودنمایی و یا توقعی مشعوف و مسرور می‌شد و می‌کوشید تا آنجا که ممکن است به نحوی به دیگران مساعدت نماید که آبرو و حیثیت اجتماعی آنان محفوظ ماند.

محمود افشاریان و خانواده پس از مدتی اقامت در لندن ابتدا به کالیفرنیا عزیمت کردند و سپس در دو دهه اخیر در وونکور در کانادا مقیم شدند محمود افشاریان در ۲۶ جون ۲۰۰۷ در شهر وونکور به ملکوت ابهی صعود کرد. همسر و فرزندانش مژده، پیام، نوید و خانواده‌هایشان همگی در ظل امر الهی و قائم به خدمات امری هستند. روحش شاد و یادش به خیر باد.

بود و با چهره‌ای خندان و دستی پر در میانمان می‌درخشید و وجودش سبب الفت و محبت. از هیچ‌گونه خدمتی ابا نداشت زیرا خدماتش بر اساس عشق به حضرت معبود بود. هیچ مقامی در نوع خدمت مد نظرش نبود جز مقام عبودیت. در ابلاغ کلمه بی اندازه شهادت داشت و مصداق این بیان جمال مبارک که «نزد بزرگان مرا یاد کنید و مترسید» در جمیع امور زیباترین و بهترین را برای پیشرفت امر مبارک می‌طلبید. شیوا به خدمت احباء عشق می‌ورزید و به کرات می‌گفت مگر نه آنکه حضرت عبدالبهاء مقام عبودیت را برای خود برگزیده‌اند، و سعی می‌نمود از مثال محبت و بخشندگی حضرت عبدالبهاء تأسی کند.

خانه‌اش پناه بی‌کسان بود در بذل و بخشش نمونه بود. در دوران دشوار بعد از انقلاب اسلامی ایران پناه بسیاری از یاران ستمدیده که در جستجوی اقامت در کشور فرانسه بودند و سال‌های متمادی هم خود را برای حل مشکلات آنان در امور اداری و مادی وقف نمود. موانع راه را با شجاعت زیر پا می‌گذاشت و با نیروی شگفت‌انگیزی کارهای امری را پیش می‌برد. بطور نمونه در دوران تحصیلات دانشگاهی در شهر آکس آن پروانس Aix en Provence چنان شوری در دانشگاه آن شهر افکنده بود که در ملاقات با رئیس دانشکده از او سؤال شد که چند نفر دانشجوی بهائی در این دانشگاه تحصیل می‌کنند به تصور اینکه تعداد آنها بسیار زیاد است در صورتی که شیوای لطیف و زیبا یک تنه عهده‌دار همه کارها بود و با وجود مخالفت

گروه‌های دانشجویی آن زمان که تحت نفوذ ایدئولوژی‌های چپ‌گرا مخالفت شدید خود را با هر دیانتی ابراز می‌داشتند کارها را به پیش می‌برد.

پس از اقامت در شهر کرتی Crèteil بنیان جامعه بهائی در آن شهر و محفل روحانی آن را گذاشت که بلا انقطاع از آن دوران به فعالیت خود ادامه می‌دهد. و شیوای عزیز ریاست آن را تا آخرین جلسه قبل از صعودش به عهده داشت. روایتی که توانست با مقامات این شهر و شهرهای اطراف آن برقرار کند قابل تحسین است.

محفل ملی بهائیان فرانسه در نامه تسلیم خود به بستگان شیوا خدمات او را اینگونه بر می‌شمرد: «این آتش عشق بود که شیوا را در امتحانات، در خدمات، در شور و وجد، در عزم راسخ، در استقامت در برگرفته بود. در مقام عضویت محفل روحانی شهر کرتی لجنة ملی تبلیغ در خلال سال‌ها، لجنة نویای روابط عمومی، هیئت مدیره کنفرانس جهانی ادیان در خدمت صلح، انجمن بهائی زنان، و مبتکر و اداره کننده حلقه‌های مطالعاتی شیوا مظهر ایمان و عمل، ظرافت و بذل توجه بود... در هر زمانی در کانون مهم‌ترین و شایسته‌ترین امور قرار می‌گرفت. در آخرین سال زندگانی و با رنج و درد بی‌حد حاصله از بیماری و خیم و درمان‌های بسیار مشقت بار لحظه‌ای از فکر امر تبلیغ دور نشد و به اداره دو حلقه مطالعاتی ادامه داد که منجر به ایمان ۶ تن از شرکت کنندگان شد. شیوا در این دوران سخت و طاقت فرسا در کمال تسلیم و رضا خود را در

اختیار اراده جمال مبارک گذاشت. تا در روز سوم ژوئیه ۲۰۰۶ روح پاکش به عالم افلاک صعود نمود در روز تشییع جنازه حدود ۵۵۰ نفر حضور داشتند از وکیل مجلس و شهردار شهر کرتی و تعدادی از اعضای انجمن شهر و مقامات شهرداری و مسئولان اجتماعی، از پیر و جوان و از هر نژاد و مذهب همانگونه که شیوا آرزو داشت برای آخرین بار به دور او حلقه زدند. دستخط پر محبت بیت العدل اعظم مایه تسکین خاطر بازماندگان شد. روحش شاد.



اصلی شهبازیان (جباری)

خانم اصلی شهبازیان (جباری) در سال ۱۳۰۰ شمسی در قریه سیسان از توابع تبریز از پدر و مادر مؤمن بدنیا آمد و در سن بیست سالگی با آقای جبرئیل جباری ازدواج کرد. با چند خانواده از اهالی سیسان به اطاعت از فرمان حضرت ولیّ عزیز امرالله با دو فرزندشان به گاوغان و آذر شهر مهاجرت کردند. متأسفانه بر اثر آزار و اذیت شبانه روزی اهالی محل همگی مجبور به برگشت به سیسان شدند. چون عاشق مهاجرت بودند دوباره با چند خانواده به شهر میانه رفتند و محفل روحانی شهر را تشکیل دادند، همیشه مورد آزار و اذیت اهالی بودند علی الخصوص در دوره معروف به "فلسفی"

شبی نبود که خانه‌شان را سنگ باران نکنند و فرزندان را در راه مدرسه کتک نزنند. با همه اینها بیش از ۱۸ سال در این شهر قائم به خدمت بودند که به تدریج فرزندانش بزرگ شدند و برای تحصیل و کار عازم طهران شدند و در نتیجه همه خانواده بعد از ۱۸ سال ساکن طهران شدند.

در انقلاب ایران شبانه پاسداران به خانه ایشان ریختند و تنها پسرشان آقای سروش جباری را که از اول جوانی در هیئت‌های مختلف امری شرکت می‌کرد و فعالیت داشت چشم بسته از خانه بیرون بردند و بعد از دو سال و نیم زندان در ۸ مارچ ۱۹۸۵ شهید کردند. این امر ضربه خیلی سختی به همه اهل خانواده علی الخصوص ایشان و همسرش زد و بعد از دو سال همسرش را نیز در غم پسر از دست داد که ضربه دیگری به جسم ناتوانش بود. بعد از چند سال عروس و نوه‌هایش مجبور شدند ایران را ترک کنند این دیگر برایش غیر قابل تحمل بود لذا روز بروز ضعیف‌تر و مریض‌تر شد و بی طاقت از دوری و از دست دادن عزیزانش زندگی برایش دیگر معنی نداشت لذا در ۱۵ آپریل ۲۰۰۵ در حالیکه مناجات زمزمه می‌کرد و دخترانش بالای سرش بودند جهان فانی را بدورد گفت و به آرزویش رسید، در تشییع جنازه‌اش در گلستان جاوید طهران بیش از ۵۰۰ نفر شرکت کردند و نمازش را با بلندگو اجرا کردند و یادش را گرمی داشتند از او ۴ دختر و ۱۳ نوه و ۵ نتیجه بجا مانده که همگی در نقاط مختلف دنیا قائم به خدمت می‌باشند و یادش را بزرگ می‌دارند. ■

نامه‌های خوانندگان

انگلیسی تطبیق شد تا مطابقت ترجمه فارسی با متن اصلی تضمین شود. سپاسگزاری من هر چه صمیمانه و بسیار باشد، نمی‌تواند با لطف و همکاری پر ارزش و بی‌دریغ آقای دوستدار- که در شناخت آثار شکسپیر دستی قوی دارند- برابری کند“.

بنا بر این ایشان شکسپیر شناس هم بوده‌اند که لازمه آن تسلط کامل به زبان انگلیسی کلاسیک و جدید است، و ما حتی در میان غیر ایرانیان کمتر به چنین نفوسی با این احاطه بر می‌خوریم.

• در همین زمینه آقای دکتر ایرج ایمن می‌نویسند: لیلی و من بسیار خوشحالیم که با این مقاله نام سهراب جاودانی شد. سهراب همواره در تلفن به ما می‌گفت که مشغول نگارش چند کتاب است و آن را برای نشر پیش ما خواهد فرستاد. ولی متأسفانه هیچگاه چیزی از او دریافت نداشتیم. مقادیر زیادی از کتاب‌های کتابخانه شورای فرهنگی بریتانیا در ایران متعلق به سهراب دوستدار بود. اگر خاطرتان باشد آنجا محل آمد و رفت بسیاری جوانان دانشگاهی بود که یا در کلاس‌های



سهراب دوستدار

• آقای دکتر سیروس علائی ضمن ابراز قدردانی از اینکه شرح حال مرحوم سهراب دوستدار در مجله چاپ شده (شماره دسامبر ۲۰۰۷) مرقوم داشته‌اند: گاهی به نظرم می‌رسد که قدر اینگونه نفوس در جامعه بدرستی معلوم نیست. دکتر عبدالرحیم احمدی، رئیس سابق دانشگاه آزاد ایران، که بهترین ترجمه مکبث Macbeth اثر شکسپیر را در سال ۱۳۳۶ یعنی پنجاه سال پیش ارائه کرد در یادداشت مترجم می‌نویسد: ”تراژدی مکبث ابتدا از روی ترجمه فرانسه موریس متزلینگ شاعر و نویسنده نامدار بلژیکی به فارسی در آمد... پس از آنکه ترجمه فارسی به پایان رسید، با لطف و همکاری دوست گرانمایه، آقای سهراب دوستدار با متن

باشد که تو باز آیی ای تاج سرم امشب
 معشوقه چو پیدا شد دل‌ها به تمنا شد
 من محو تماشایش اندر نظرم امشب
 دنیا همه قیل و قال پرشور و شر و جنجال
 زین دغدغه و این حال من بی خبرم امشب
 آسان بدهم من جان ای پادشه خویان
 بر عشق تو ای جانان من مفتخرم امشب
 دل چون به نیاز آمد این قصه دراز آمد
 آن گیسوی مشکینش لیل قدرم امشب
 آمد به نظار ما دلدار کنار ما
 بنشسته نگار ما دلبر به برم امشب
 با نور و شعاع او با ساز و سماع او
 در بزم طرب پر شد سمع و بصرم امشب
 هر لحظه و هر گاهی پُران شده چون کاهی
 چون باد سحرگاهی بی بال و پریم امشب
 دل چشمه زمزم شد غم از دو جهان کم شد
 عالم همه خرم شد زین شعر تریم امشب
 امید که از این شاعر ارجمند دفاتر دیگری نیز به
 زیور طبع آراسته شود.



• در شماره ۳۳۶ این مجله شرح حالی از استاد

شورا انگلیسی می‌خواندند و یا از کتابخانه آن
 استفاده می‌نمودند. کتابدار کتابخانه کتاب‌های
 بسیار خوبی را در منزل سهراب سراغ کرده بود و
 سهراب اجازه داد همه آنها در آن کتابخانه به
 طور امانت حفظ شود تا در دسترس مراجعه
 کنندگان قرار گیرد. وی هرگز برای آن کتاب‌های
 گرانبها چیزی مطالبه نکرد. سهراب دوستدار
 نزدیکترین دوست و همکار روشنفکر دکتر
 محمد باقر هوشیار استاد دانشگاه بشمار
 می‌رفت. هوشیار استاد مسلم روانشناسی و
 فلسفه بود. در کلاس‌ها و سمینارهایی که دکتر
 هوشیار برای جوانان بهائی برگزار می‌نمود
 سهراب دوستدار سمت همکار او را داشت و
 همراه با دکتر هوشیار مطالبی بیان می‌داشت.
 یادش بخیر.

• آقای عنایت‌الله تجلی همایون در ثای جناب
 دکتر ورقا قصیده‌ای سروده‌اند که از لطفشان
 سپاسگزاریم.

• یکی از دوستان ارجمند از امریکا دفتر اشعار
 جناب فرزاد کمال‌آبادی مقیم چین (شانگهای)
 را که در سال ۱۳۸۶ در طهران چاپ شده برای
 ما فرستاده‌اند. چنین به نظر می‌رسد که آقای
 کمال‌آبادی که در رشته اقتصاد بین‌المللی
 تحصیل کرده‌اند، همواره به ادب فارسی از
 جمله *دیوان شمس تبریزی* از مولانا جلال‌الدین و
دیوان لسان‌الغیب حافظ مهر ورزیده‌اند. به عنوان
 نمونه آثار ایشان ابیاتی از غزل "سرمست
 خیال" را در اینجا نقل می‌کنیم:

من دریدرم امشب خونین جگرم امشب
 بر درگه احسانت من منتظرم امشب
 تا چهره تو بگشایی دل‌ها همه بریایی

رحمت‌الله بدیعی درج شد ولی موفق به درج عکسی که استاد ابوالحسن صبا (در صفحه پیش) یکی از مفاخر موسیقی ایران به یادگار به ایشان داده بودند نشدیم. اینک برای آنکه یادی هم از ابوالحسن صبا که حق بزرگی بر گردن موسیقی ما دارند نموده باشیم، آن عکس را در اینجا می‌آوریم. زیر آن نوشته‌اند: «جهت شاگرد و دوست عزیزم آقای بدیعی به یاد ایام تعلیم و تعلم. ابوالحسن صبا».

• خانم رضوانیه روحانی - نیکان‌پور از کانادا نامه‌ای پراحساس عبارات شعرگونه‌ای از جمله این سخنان را آورده‌اند:

«با سکوت‌م همه شب دعا خواهم کرد که تو هم با مهر و صفا هم‌آواز شوی، با عشق بهاء همساز شوی، با عشق بهاء سرافراز شوی، از هر پلیدی پاک شوی، از تاریکی شب دور شوی و تابناک شوی». ایشان در نامه دیگری شرحی در مورد شمول تأیید الهی در مهاجرت نوشته‌اند که چگونه با هیچ امکان مادی از پاکستان با خانواده وارد اطربش شدند و به دستور محفل ملی اطربش در نقطه‌ای مهاجرتی به نام بلودنس مستقر گردیدند. اما سرانجام توانستند با کوشش فراوان و کار سخت موفق به تهیه مسکنی شوند و نخستین محفل روحانی آن شهر را تشکیل دهند.

• جناب دکتر منوچهر مفیدی طی نامه مورخ ۸/۲۱ خود چنین نوشته‌اند:

انتشار گوشه‌ای از خاطرات جناب دکتر شاپور راسخ تحت عنوان «سال سال نهضت جوانان است» روشنگر استقرار نظم اداری امرالله از اساس و پایه در آن سرزمین مقدس است که

تحت هدایت حضرت ولی امرالله و محفل مقدس ملی صورت پذیرفته است. این دقایق تاریخی که نقش جوانانی پرشور و دانش‌پژوه را روشن می‌سازد که چگونه شانه به زیر مسئولیت دادند و با خلوص نیت و عزمی راسخ چنان اساس متینی را بر جای نهادند، برای جوانان امروز و آینده هر دو آموزنده و سرنوشت‌ساز است.

یکی از آثار چنان بنیان استوار را ۱۰ سال بعد در سال ۱۹۵۴ می‌توان مشاهده نمود که لجنه جوانان بهائی طهران چهارهزار جوان را زیر پوشش خود گرفت و در همان سال ۳۰۰ دانشجوی بهائی در دانشگاه طهران تحصیلات عالی خود را ادامه دادند. جالب است دانشجویان بهائی اکثراً شاگردان اول و ممتاز دانشکده‌ها بودند و جالب‌تر آنکه دانشجویانی که در همان تشکیلات جوانان فعال‌تر بودند تحصیلاتشان نیز با موفقیت بیشتر قرین بود.

همزمان لجنه ملی جوانان بهائی ایران برای ادامه همان وظائف روحانی اما در سطح ملی خدمات و مساعی خود را متوجه شهرهای ایران کردند؛ لجنات جوانان یکی پس از دیگری در شهرها تشکیل شد، آنها نیز انجمن شور روحانی ملی و احتفالات جوانان داشتند که با استقبال گرم روبرو بود.

• خانم شریفه مهاجر جاسبی نوشته‌اند: طبق اطلاعیه مندرجه در پیام بهائی اکتبر ۲۰۰۷، صفحه ۶۰ در مورد نحوه انتخاب نام فامیلی معروض می‌دارد:

پس از آنکه به کوشش دشمنان امرعمویم ذبیح‌الله را به زندان انداخته و دنبال حکم

پیام بهائی

نشریه ماهانه محفل روحانی ملی
فرانسه برای بهائیان
*

سال سی ام، شماره دوم
شماره پیاپی ۳۳۹
شهر السلطان - شهر الملک ۱۶۴
بهمن - اسفند ۱۳۸۶
*

نشانی هیأت تحریریه برای ارسال
مقالات، نامه‌ها و پیشنهادات
P.O. Box 511
1211 Genève 12, Switzerland
*

نشانی برای ارسال حق اشتراک، نامه‌های
مربوط به اشتراک و تغییر نشانی

Payám-i-Bahá'í

B. P. 9

06240 Beausoleil, France

Fax: 33-493-784418

حق اشتراک سالیانه برای کشورهای اروپایی ۵۰
یورو، و برای خارج از اروپا ۵۵ یورو است و یا معادل
آن به سایر ارزها.

چگونگی ارسال مبلغ اشتراک:

۱- توسط نمایندگان ما ۲- با حواله پستی ۳- چک
بانکی به یورو به حساب یک بانک فرانسوی در
وجه پیام بهائی ۴- مشترکین امریکا با ارسال چک
دلاری به دفتر امور ایرانیان در شیکاگو ۵- با کارت
اعتباری Visa به یورو ۶- مستقیماً توسط بانک
خودتان به شماره حساب زیر با ارسال رسید و نام
خود به نشانی ما:

Payám-i-Bahá'í

IBAN FR76 30003 01500-00037261910-30

Bank Société Générale

8 Ave. J. Medicin

06000 Nice, France

Adresse Swift: SOGEFRPP

کلیه اشتراک‌ها در اول هر سال میلادی

تجدید می‌گردد.

Payám-i-Bahá'í

Publié par l'Assemblée spirituelle

Nationale des Bahá'ís de France

اعدامش بودند پدرم سیف‌الله به کمک برادر
شتافت، او جناب میرزا احمدخان نراقی را
وکیل گرفته بود. پرونده و متهم را پس از
مدت‌ها از زندان قم به زندان طهران منتقل
نمودند تا محاکمه و پس از ۱۱ ماه بی‌گناهی
ثابت و تبرئه شد و در طهران آزاد گردید. چون
اوضاع در جاسب متشنج و دشمنان پرهیجان
بودند، پس از خلاصی محفل روحانی جاسب
از آنها می‌خواهد که برای مدتی در طهران
بمانند. همزمان اخذ شناسنامه مرسوم می‌شود،
پدرم سیف‌الله در طهران شناسنامه به نام فامیلی
مهاجر می‌خواهد اما چون تولدش در جاسب
بوده به او مهاجر جاسبی لقب می‌دهند.

• آقای سهیل طاهری از استرالیا نوشته‌اند:

در مقاله "سیگار هدیه خدایان یا خلقتی
اهریمنی"، شماره ۳۳۵، اکتبر ۲۰۰۷ پیام بهائی
آمده است که: «دیانت بانی و بهائی را شاید
بتوان یکی از پیشروترین نهضت‌ها در حرام
دانستن دخان و تریاک و نهی از مصرف
حشیش و امثال آن دانست». (ص ۲۶) درست
است که مصرف دخان (سیگار و غیره) مضر
است و البته بهائیان باید حتی المقدور از آن
بپرهیزند ولی در دیانت بهائی که حاکم بر
جامعه بهائی است حرام نمی‌باشد. هنوز هستند
دوستان بهائی که سیگار می‌کشند و این
عملشان سرپیچی از تعالیم دینی آنها نیست. در
مورد استعمال دخانیات از حضرت ولی امرالله و
بیت العدل اعظم بسیار سؤال شده است و
موضوع کاملاً روشن است که گرچه بهتر است
احباء خود را به این عادت سخیف نیالایند اما
ممنوعیت ندارد. ■